

فضل بن شاذان دیسبورگ

و
نبرد اندیشه با دیر ایران پس از اسلام

نگارنده: فرید حسن پور

فصل پنجم در بیان آداب و آیین شکر و سپاس

سپاسگزاران را در هر حال سپاس

بیاد اهورا و مهران عزیز
دو شمع سوزان...
که به سپیددم نشاپور فرسیدند

فضل‌بن شادان نیشابوری

فریدون جنیدی

خط و طرح: محمد وجدانی

چاپ نخست ۳۵۹ گز

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

چاپ نقش جهان

انتشارات بلخ: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران پلاک ۱۴۱۵ آپارتمان ۶
تلفن ۶۴۱۴۱۷

بها: ۱۰۰ ریال

فهرست

۵	پیشگفتار
۶	احوال و آثار فضل
۹	مختصری از احوال روزگار فضل
۱۲	کتاب‌های فضل
۱۶	کتاب‌های غیر مذهبی فضل
۲۱	جنگ هفتاد و دو ملت
۵۴	بررسی برخی آراء و عقاید از کتاب هفت و سه ملت ترجمه بخش‌هایی از ایضاح:
	وصیت پیامبر اسلام
۶۱	اختلاف در اذان
۶۲	اختلاف در وضو
۶۳	متعۀ زنان
۶۶	سؤال از اهل کتاب
۶۷	غلاة شیعه
۷۲	آرامگاه فضل

برای نوشتن این دفتر، از این کتابها بهره برده‌ام

آثار الباقیه	ابوریحان بیرونی
الإيضاح فضل بن شادان	به تصحیح محمد ارموی
الإنساب	سمعانی
التنبیه	شیخ طوسی
الفهرست	ابن الندیم
اوپانیشاد محمد دارشکوه	بکوشش جلالی نائینی
تاریخ بلعمی	چاپ عکس بنیاد فرهنگ ایران
تاریخ طبری	محمد جریر طبری
تلبیس ابلیس	ابوالفرج ابن جوزی
حلاج	علی میر فطروس
خاندان نوبختی	عباس اقبال
دیوان ناصر خسرو	مجتبی مینوی ومهدی محقق
زاد المسافرین	ناصر خسرو
سیر الملوك نظام الملك	بکوشش هیوبرت دارک
شاهنامه فردوسی	
فرهنگ جهانگیری	جمال الدین حسین اینجوشیرازی
قران	
کشف الحجب والاسرار	اعجاز حسین
گریده سرودهای ریگ ودا	ترجمه جلالی نائینی
لغت فرس	اسدی توسی
مزدینا و ادب پارسی	محمد معین
ملل و نحل شهرستانی (ضمیمه)	جلالی نائینی
منتهی الارب	عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور
منطق الطیر	عطار نیشابور
مؤلفات رازی	محمود نجم آبادی
هفتاد و سه ملت	به تصحیح محمد جواد مشکور
یشتها	پورداود
یادنامه فضل بن شادان	عبدالجلیل فقیدی

فضل‌بن شاذان از دی نیشابوری یکی از بزرگترین متکلمان و فقیهان شیعه نیشابور است که آراء اندیشه‌هایش بروی متکلمان بعدی شیعه موثر بوده است بنابراین بررسی احوال و افکار او می‌باید که در مجموعه تحقیقات مربوط به دانشمندان نیشابور جای گیرد. و البته چون وی مبارزات خویش را با سلطه‌جویی اعراب در لباس تشیع درآورد. تحقیق بر روی اندیشه‌های او بایستی که دور از یکسونگری و تعصب صورت پذیرد و آنچه که در این مختصر آمده گوشه‌هایی از کتاب بزرگ او الايضاح است، با توجه به عقاید مختلفی که در آن زمان در گوشه و کنار این سرزمین جریان داشته.

و با توجه به افکار و عقایدی که در این زمان در ایران زمین جاری است و برخی جوانان را گمان بر آنست که مثلاً فلان تر اجتماعی يك قرن پیش در يك کشور اروپائی بوسیله يك شخص معین بجهان عرضه شده، مطالعه مختصری در مکتب‌های مذهبی سیاسی اجتماعی که ده یا دوازده قرن پیش در ایران جریان داشته می‌تواند راه‌گشای خوبی برای مطالعه در ریشه مکاتیب اجتماعی جهان بوده باشد، و بررسی مختصر کتاب ایضاح فضل‌بن شاذان در این دفتر امکان این مطالعه را بدست می‌دهد.

بنابر آنچه که خود برای بررسی احوال بزرگان نیشابور و بررسی اندیشه‌هایشان معین کرده بودم، شاید پژوهش در آثار و احوال فضل‌بن شاذان باین زودی‌ها میسر و ممکن نمی‌شد، اما اشتیاق آقای عبدالصمد ناصری به بزرگداشت این فقیه متکلم. و تأمین امکانات چاپ این نوشته‌ها مرا به انجام این امر یاورى نمود.

فریدون جنیدی

هرمزد روز خردادماه

۱۳۵۹ر۳ر۱

احوال و آثار فضل

در برخی از کتاب‌ها نام فضل‌بن شادان در ردیف عالمان و فقیهان شیعه آمده است و برخی نیز اکتفا به اشاره به نام فضل‌بن شادان رازی، یا قمی کرده‌اند و در برخی کتب نیز نام او از قلم افتاده است. اما کیفیت کار فضل چنان نبوده است که نام او را و آثار او را از صفحه روزگار قلم زند. و از جمله شگفتی‌ها آنست که در شهری چون نیشابور که بر اثر ستم مغولان همه مساجد، خانقاه‌ها، مدارس، گورستانها منهدم گردید بقعه زیارتگاه او از جمله چند اثر معدود برجای مانده است!

مختصری از شرح حال او در این دفتر نقل می‌شود و از آنجا که سید جلال‌الدین حسینی ارموی معروف به محدث ارموی^۱ در مقدمه کتاب ایضاح با نکته سنجی کامل و دقت کافی این مهم را بانجام رسانده است، تکرار و دوباره کاری و مراجعه به اصل مآخذ را لازم ندانستم؛ منتهی چنانکه گفته شد کوشش خواهیم کرد که این کار را به اختصار برگزار کنم:

فضل‌بن شادان بن خلیل از دی نیشابوری در سال ۲۶۵ هجری پس از آنکه یادگارهای بسیاری از خود برجای گذاشت، درگذشت. عده‌ای از نویسندگان او را بواسطه لقب «ازدی» در اصل عرب می‌دانند که در نیشابور ساکن بوده است. زیرا که در کتب انساب و رجال «ازد» را پدر قبیله‌ای از عرب دانسته‌اند.

عبدالکریم بن محمد سمعانی، در کتاب انسان خود می‌گوید:
«ازد بفتح الف و سکون زاء و کسر دال مهمله، نام پدر قبیله‌ای

۱- کتاب ایضاح به همت و کوشش محدث ارموی با تعلیقات و حواشی بسیار مفصل، حتی با تذکرات برخی دیگر از صاحب نظران از سوی انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است.

است از عرب واو از دبن غوث بن بنت بن مالك بن كهلان است و حضرت اميرالمومنين علي (ع) در بعضی اشعار كه سابقاً مذکور شده ایشان را ستون ايوان خلافت خود خوانده و در بعضی ایشان را شمشير خود گفته...»

منتهی الارب در اينمورد می نویسد:

«ازد بالفتح پدر قبيله ايست در يمن كه جميع انصار از اولاد اويند و پدرش غوث نام داشت...»

گروه ديگر مورخان و نويسندگان نسبت او را به قبيله «ازد» بعيد می دانند، زيرا كه نام پدر فضل شاذان بوده است كه بتلفظ امروزی شاذان می شود، و شاذان نامی ایرانی است كه بدو صورت معنی می شود يا شاذان بمعنی اسم فاعل شاد همچون خندان

يا شاد باضافه پسوند نسبت «ان» همچون اردشير بابكان يعنی اردشير منسوب به بابك يا پسر بابك. يا خسروكواتان (قبادان) يعنی خسرو پسر كوات (قباد) كه نام انوشيروان بوده است. در اينصورت پدر فضل، پسر شخصی بنام شاد خواهد بود.

و در هر دو صورت شكی نيست كه «شاذان» نامی ایرانی است و اعراب را هيچگاه پروای نهادن نامی ایرانی بر فرزندان نبوده. و در هيچ كتاب و تاريخی ديده نشده كه يك فرد عرب چنين کاری کرده باشد، اگرچه ايرانيان پس از پذيرفتن اسلام بمناسبت آئين جديد نامهای عربی بر فرزندان خویش می نهادند، اما آنان نامهایی چون قذيفه، مظعون، قدامه، مهلب... را بر نامهایی چون آرزو، دلانگيز، بهمن... ترجيح می دادند. از جمله دلائل ایرانی بودن فضل یکی اينست كه در كتاب خود نهي عمر خليفه دوم را از ازدواج اعراب با ايرانيان و برتری دادن اعراب را با ايرانيان شديداً نكوهش کرده است، و اين همانست كه پس از فضل بسیاری ديگر از ايرانيان نیز آنرا مورد تقبيح قرار داده اند. از جمله محمد جرير طبری مورخ و مفسر بزرگ اسلامی كه ایرانی بود در كتاب المستر شد اين كار عمر را نكوهش کرده است و گرچه خود طبری همواره عمر را با احترام رضي اله عنه ياد کرده، و پس از او همه ايرانيان هنگاميكه به اين دستور عمر رسیده اند اينكار را تقبيح کرده اند و اين مقدمه را گنجایش يادآوری همه آنان نيست.

ديگر نقل روايت «گرديت نكرديت»^۱ از سلمان فارسی، ديگر مذهب تشيع او همه دال بر اينست كه او در اصل عرب نبوده است.

۱- يعنی كريد، نكريد... تبديل ت به دال، بمرور صورت می گيرد.

اما در حال حاضر این مسائل مطرح نیست، اگر اعراب نادانستند بر خود تفضیل نهادند تاریخ و گذشت زمان حقایق را روشن کرد. فضل بن شادان، چه عرب چه ایرانی، در کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد منابر نیشابور بزرگ پرورش یافت و یکی از بزرگترین متکلمان مذهب خویش گردید، بطوریکه حتی محمد جریر طبری نیز برای نوشتن «المستر شد» خویش از نوشته‌های فضل سود برده، و هم‌اکنون محققان مذهب امامیه حتی مجلسی و محدث نوری نیز همه‌جا به گفته‌های او استناد کرده‌اند.

مصحح ایضاح می‌نویسد:

«چون بکتاب اهل حل و عقد و ارباب رد و قبول از فرقه حقه شیعه نگاه کنیم می‌بینیم که در همه کتب ایشان اعم از رجال و حدیث و تفسیر و کلام و فقه و اصول و غیر ذلک، در مقام جرح و تعدیل و نفی و اثبات و نقض و ابرام بقول فضل اعتنائی بسزا می‌کنند و کلام وی را فوق‌العاده بزرگ می‌شمارند و بسخن وی اهمیتی بی‌حد قائل می‌شوند، و کلمات وی را بدون دغدغه و تزلزل می‌پذیرند....»

ابوالفرج محمد بن اسحق وراق^۲، ابن‌الندیم در کتاب گرامی‌الفهرست در مورد فضل می‌نویسد:

«فضل بن شادان نیشابوری فقیه متکلم جلیل‌القدر که کتابها و تصنیفات زیادی دارد از جمله... و نام کتابهایش را ذکر می‌کند»
نجاشی در کتاب رجال خود می‌نویسد:

فضل بن شادان بن‌الخلیل ابو محمد الازدی نیشابوری: پدر او از پیروان یونس بود، و از ابی‌جعفر الثانی و از امام رضا (علیهما السلام) روایت کرده است و استواری^۳ یگانه از اصحاب ما فقیهان و متکلمان است و در این طایفه دارای جلال است، و او در قدر خود مشهورتر از آنست که وصفش کنم....»

صاحب خلاصه‌الاحوال فی معرفة الرجال نیز همین شرح را می‌نویسد

۱- مقدمه محدث ارموی بر ایضاح صفحه ده.

۲- وراق بمعنی کتابنویس و کتاب فروش، و مرادف واژه ناشر امروزی است شغل وراقی در نزد ایرانیان اهمیت تمام داشته و جهانگردان از بازار وراقان نیشابور و بغداد مطالب زیاد نقل کرده‌اند.

۳- ثقه یعنی قابل اطمینان در لغت فارسی دری معادل آن استوار است. فردوسی: چو مهران ستاد آن سخن ما شنید. بیاورد با استوار آن کلید.

و آنگاه اضافه می‌کند، ابو محمد علیه السلام دوبار برای رحمت فرستاد، و «کشی» مدح او را از ائمه (علیهم السلام) نقل کرده... و این پیر جلیل‌تر از آنست که از او چشم‌پوشی کنیم، و او رضی الله عنه رئیس طایفه ما بود.

ابن داود در کتاب رجال پس از همان مقدمات می‌نویسد:
«... حالت او بزرگتر از آن است که بدان اشاره شود می‌گویند که برای محمد عسگری (ع) وارد شد، و هنگامیکه خواست خارج گردد، کتابی از تصانیف او بزمین افتاد» پس ابو محمد (ع) آنرا گرفت و بدان نظر افکند و رحمت به او فرستاد و ذکر کرد که او گفت: به اهل خراسان رشک می‌برم مکانی که فضل در آنجا است و او بدین فخر کفایت می‌کند...
این روایت با کمی تغییر از جانب برخی دیگر هم آمده و آن اینست که شخصی دیگر بنام «خورا» یا «توزا» که کتاب فضل را همراه داشته به آن حضرت وارد شده و جملات امام در مدح فضل در غیاب او بوده است، و این روایت صحیح‌تر است.

شیخ طوسی از عیون الاخبار شیخ صدوق نقل کرده است که:
«... علی که فضل بن شاذان در آخر آن ذکر کرده از رضا علی بن موسی بدفعات شنید و هر چیز را بعد از چیز دیگر، پس آنها را جمع کرد و به علی بن محمد قتیبه نیشابوری داد» این اندازه را در مورد شخصیت علمی و دینی فضل بسنده می‌دانم، چرا که هر چه از کتابهای مختلف بیاورم، همه در حقیقت همین مسأله را تأیید می‌کند.

مختصری از احوال روزگار فضل

فضل در دورانی میزیست که غلبه افکار و اندیشه‌ها از هرسو و کنار چون امواج خروشنده دریا زمان و روزگار را درمی‌نوردید. ایرانیان که وارث يك فرهنگ عظیم بودند نمی‌توانستند در مقابل کوتاه‌نظری کارگزاران بنی‌امیه و پس از آن بنی‌عباس ساکت و خاموش نشینند. پس اینان برای آنکه بتوانند در مقابل تهاجم بی‌رحمانه آنان سلاحی درست داشته باشند از چندسو شروع به نبرد کردند.

آنانکه توانستند همچون ابو مسلم و بابک و مازیار دست به اسلحه بردند گروهی چون ابن خرداد به ابن المقفع برای آنکه عظمت فرهنگ ایرانیان را بچشم اعراب بکشند و هم از نابودی کتابهای ایرانی جلوگیری

۱- اغبط اهل الخراسان لمكان الفضل و كونه بين اظهريهم؛

کنند دست به ترجمه کتابهای ایرانی به عربی زدند.
گروه بیشماری دست به تالیف کتابهای لغت، دستور، تاریخ برای
اعراب زدند. و از این میان چنان هیاهویی بلند شد که هنوز طنین آن
بگوش جهانیان می‌رسد.

کارگزاران ایرانی دربار خلفا محیط را برای پرورش اندیشه
دانشمندان فراهم می‌کردند.

در همین زمان يك موبد زردشتی در دربار مأمون^۱ با شخصی بنام
عبداله زندیق^۲ مناظره می‌کند و دو برادر ایرانی پیرامون کره زمین را
اندازه می‌گیرند.

دربار مأمون و جانشینان او پراز غلغله مباحثات علمی، اجتماعی و
مذهبی می‌شود و شهر بغداد^۳ به اعتبار وجود کارگزاران دولتی و کبکبه
و دبده^۴ باصطلاح خلفائی که جانشین محمد (ص) خاکنشین بودند، خواهی
نخواهی مرکز علمی بزرگی می‌شود که از اطراف ممالک اسلامی مدرسان
و دانشمندان و دانشجویان را بخود جلب می‌کند. از این‌رو ایرانیان در
پایتخت فرهنگی بزرگ خود نیشابور، مبارزه دامن‌داری را با بسط اجانب
می‌آغازند.

و بزودی آوازه محافل بحث و درس آن به آفاق منتشر می‌شود بازار
وراقان نیشابور را هیاهو درمی‌گیرد و کتابخانه‌های آن پر از کتابهای
گونه‌گون از مطالب مختلف می‌گردد.

در همین کتاب نام و نشان دو یست فرقه که اکثر آنان در همان دوران
وجود داشته‌اند آمده است، و هر فرقه برای پیشبرد آرمانهای خود کوشش
می‌کرد در این میان فرقه‌هایی چند از امامیه یا اهل تشیع فعالیت می‌کردند
که بنا به تحقیق عباس اقبال به بیش از بیست رسیده بود، و اینان هر کدام
پس از علی بن ابیطالب به یکی یا گروهی از ائمه اقتدا می‌کردند.

و فضل بن شاذان در يك چنین هیاهویی متکلم شیعه امامیه بود و تا
هنگام مرگ که مصادف با سال وفات امام یازدهم شیعیان بود به اولاد
علی اقتدا می‌کرد.

اما در يك چنین بحرانی که حتی دامن فرقه‌های شیعه را نیز بشدت

۱- آتور فرنیخ

۲- بزبان پهلوی گجستک ابالیس یعنی عبدالله ملعون.

۳- بخ بزبان فارسی بمعنی خدا و ایزد است و بغداد مرادف واژه خداداد
است و نام روستای کوچکی در ایران بود که بعدها پایتخت عباسیان گردید.

گرفته بود يك عده از غلاة شیعه، با او مبارزه می کردند (غیر از اهل تسنن که خود در معرض خطاب فضل بودند) و بالاخره برای آزار او دستاویزی ساختند و در نامه‌ای از قول او نوشتند که «خدا جسمی است که وصف آن غیر از کلیه مخلوقات و از تمام معانی است...» و همین مطلب و دیگر دشمن‌های غلاة و خوارج و فرقه‌هایی که مورد تهاجم افکار فضل بودند، باعث تبعید او به بیهق^۲ گردید.

تا آنکه مریض وعلیل در سال ۲۶۵ هجری از بیهق به نیشابور بازگشت. و گویند که: خود عبدالله بن طاهر فضل بن شادان را از نیشابور نفی^۳ نموده عقیدت او را در حق شیخین (ابوبکر و عمر) و صدر سلف تحقیق نمودند، گفت: ابوبکر را دوست می دارم و از عمر بیزارم، گفتند چرا؟ گفت: از اینکه عباس (عم پیامبر و جد عباسیان) را از شوری (مجلس مشورتی که پس از مرگ عمر مأمور تعیین خلیفه سوم گردید) خارج ساخت، چون عهد بنی عباس بود این حرف باعث خلاص او گردید.

البته زندگی مردان بزرگ در دریای متلاطم و مواج بشریت همچون امواج کوه پیکر است که هر زمان با مبارزه‌ای و هر جا با موقعیتی و کیفیتی جدید روبرو است.

فضل بن شادان در این مبارزه اگرچه با ناراحتی و دشمنی و عناد روبرو گردید، اما موج عظیمی بود که خود امواج عظیم دیگری را بوجود آورد.

جان او در روان بشریت جریان دارد، و زندگی یعنی جریان و تداوم

امسال که سال ۱۴۰۰ هجری قمری است، گذشت زمان یک هزار و

۱- غلاة یعنی غلو کنندگان و مقصود از کسانیست که در حق ائمه غلو

می کردند، و در همین کتاب درباره آنان سخن گفته شده.

۲- بیهق یکی از شهرهای اطراف نیشابور، زادگاه ابوالفضل بیهقی مورخ زمان غزنویان است که اکنون بنام سبزوار نامیده می شود، و جنبش سربداران پس از حمله مغول از آنجا شروع شد.

۳- نفی بلد یا به اصطلاح امروزی تبعید در مورد فضل بن شادان بموجب آیه‌ای از قرآن صورت گرفت که امروز بموجب همان آیه مخالفان را اعدام می کنند!
انما جزاء والذین یحاربون الله...

پس معلوم می شود که آیات قرآن برای حکمرانان دستاویزی برای اعمال خشونت‌ها و قتل‌ها و آزارها بوده است، و گرنه معلوم است که نمی توان برای مجازات فضل بن شادان و مثلاً ارتشبد نصیری از يك آیه استفاده برد.

یکصد و چهل سال قمری و یکهزار و یکصد و چهار سال خورشیدی بر گور
ومزار و بارگاه او می گذراند.

کتاب‌های فضل

چنانچه گفته‌اند، فضل بن شادان پیش از یکصد و هشتاد کتاب و رساله
داشته است اما نگاهی به صورت کتابهایی که نام آنها برجای مانده نشان
می‌دهد که اکثر آنها که هر کدام بنام يك کتاب مستقل آمده بخشی از
«الایضاح» کتاب بزرگ او است و چنین می‌نماید که فضل پس از پرداختن
رسالات آنها را به تناسب موضوع در يك کتاب بزرگ گرد می‌آورده است،
که ایضاح یکی از آنهاست.

فی‌المثل در کتاب «کشف‌الحجب والاسرار» چاپ موسسه آسیائی
بنگال که اتفاقاً نوشته مردی نیشابوری مقیم هندوستان بنام اعجاز حسین بن
مولانا المفتی السید محمد قلی نیشابوری است، نام بیست کتاب از نوشته‌های
فضل آمده است که چند کتاب از آن فصولی از ایضاح است همچون
«کتاب متعین، متعه النساء و متعه الحج»^۲ یا «کتاب المسح علی الخفین» که
هر دو را در ترجمه قسمت‌هایی از ایضاح در پایان کتاب آورده‌ام.

بنابراین گمان بردن باینکه یکصد و هشتاد رساله فضل بن شادان هر
کدام باندازه ایضاح او بوده باشد، امری است محال!

جالب اینست که در آن کتاب، نامی از ایضاح فضل بن شادان نیامده،
در حالیکه نام ده کتاب ایضاح از دیگر نویسندگان را ذکر کرده از جمله

الایضاح فی اصول‌الدین از محمد بن الولید الخراز

الایضاح فی الاعتقادات الشرعیه علی مذهب الامامیه

علی بن محمد بن خراز قمی

ایضاح فی الامامه از شیخ مفید بن محمد بن محمد بن نعمان حارثی

و نیز: ایضاح الاشتباه - ایضاح التلبیس - ایضاح دفائن النواصب

ایضاح السبل - ایضاح القواعد - ایضاح مخالفة السنه لنص الکتب والسند

۱- کتاب رجال نجاشی صفحه ۲۱۶.

۲- محدث ارموی این بخش را در صفحه ۴۳۲ زیر عنوان «ذکر نهی عمر عن
متعہ النساء» آورده است و توضیح داده است که این بخش عنوان نداشت و ما این
عنوان را به قرینه بخش‌های قبلی از خود اضافه کردیم اما معلوم می‌شود که عنوان
باید همین باشد که بنام کتاب مستقل آمده.

ایضاح المقاصد من حکمة عين القواعد...

از جمله کتابهایی که او بررد عقاید برخی فرق نوشته است و نام ۱۹ رساله آن در فهرست موجود است، همچون رد باطنیه، رد حشویه، رد مرجئه... در کتاب ایضاح مطالبی آمده است، که تحت اقاویل المرجئه در صفحه ۴۴، اقاویل الخوارج صفحه ۴۸. اقاویل المعتزله صفحه ۵۰۵... بیان شده است. و نوشتن اینگونه کتابها موضوع رایج آن زمان بود که هر کس عقاید گروه شخص دیگری را با دلایلی که می آورد رد می کرد؟

۱- درباره این فرقهها و نام و عقایدشان رجوع کنید به بخش هفتاد و دو ملت همین کتاب.

۲- از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۳ کتاب کشف الحجب والاسرار نام ۳۹ کتاب «رد» آمده است یا آنکه توسط افراد خاندان نوبختی ۳۲ کتاب «رد» نوشته شده، که از آن جمله دو کتاب رد بر فرقههای شیعه بجز امامیه است، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی به نقل از خاندان نوبختی و رجال نجاشی یا، سه کتاب «رد علی اسمعیله» از سه نفر، ۱- ابی الفرج محمد بن ابی ۲- ابی عبدک ۳- ابی عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی. و اینان هر کدام بنحوی عقیده اسمعیلیه را بزعم خود رد کرده اند. برخی از این کتابها، رد بربک شخص معین بوده است، مثل کتاب الرد علی الاسکافی و برخی کتاب رد بربک کتاب رد می نوشته اند همچون کتاب «رد علی الکندی فی رد علی الصناعه الکیمیا فی الممتنع» که کتاب نخستین صنعت کیمیا را رد کرده و کتاب دوم بگمان خویش، کتاب نخستین را رد کرده و گویا کیمیا ممکن است! از این نوع کتابها در زمینه علمی فراوان بوده همچون کتاب الرد علی المسمعی فی رده و علی القائلین بقدم هیولی. ارسطو و بوعلی (مثنائین) معتقدند که جسم محسوس مرکب از دو جوهر است یکی هیولی دیگر صورت جسمیه و در تمام تحولات و تنقلات جسم، هیولی بحال خود باقی می ماند.

مسمعی بر رد این طایفه کتابی نوشته که رازی آنرا رد کرده است افلاطون و اتباع وی قائلند بدانکه جسم بسیط ولیکن چون قابل صور مختلفه می باشد از این جهت نام خود جسم هیولی می شود.

ذیمقراطیس و تابعین وی معتقدند که جسم مرکب از اجسام صغریست که از شدت کوچکی و صلابت قابل قسمت خارجی نمی باشد ولی قابل قسمت وهمی و عقلی هست.

متکلمین چنین عقیده دارند که میگویند جسم مرکب از اجزاء لایتجزائی است و آن اجزاء بهیچ نحوی از انحاء قابل قسمت نیستند.

رازی در مسأله فوق علاوه بر بحث در هیولی، شخصاً نیز به قدم هیولی معتقد است (برخلاف بسیاری از حکماء که بحدوث عقیده دارند) چنانکه ناصر خسرو در زاد المسافرین خود گوید «رازی به قدم هیولی معتقد می باشد و قول وی را باطل نموده است. برای اطلاع بیشتر زاد المسافرین ۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۸۲.

←

صورت کتابهایی که نجاشی در کتاب رجال خود آورده و محدث ارموی نیز آنرا در مقدمه ایضاح آورده است باین شرح است.

- ۱- کتاب النقص علی الاسکافی فی تقویة الجسم. ۲- کتاب العروس که همان کتاب عین است ۳- کتاب الوعید ۴- کتاب رد علی التعطیل ۵- کتاب الاستطاعه ۶- کتاب مسائل فی العلم ۷- کتاب الاعراض والجواهر.
- ۸- کتاب العلل ۹- کتاب الایمان ۱۰- کتاب رد علی الثنویه. ۱۱- کتاب اثبات الرجعه ۱۲- کتاب الرجعه ۱۳- کتاب الرد علی الغالیة المحمديه ۱۴- کتب تبیان اصل الضلاله ۱۵- کتاب الرد علی محمد بن کرام ۱۶- کتاب التوحید فی کتب الله. ۱۷- کتاب الرد علی احمد بن الحسین ۱۸- کتاب الرد علی الاصم ۱۹- کتاب فی الوعد والوعید آخر (که غیر از کتاب وعید است) ۲۰- کتاب الرد علی بیان بن رباب ۲۱- کتاب الرد علی الفلاسفه
- ۲۲- کتاب محنه الاسلام ۲۳- کتاب السنن. ۲۴- کتاب الاربع مسائل فی الامامه ۲۵- کتاب الرد علی المنانیه ۲۶- کتاب الفرائض الکبیر ۲۷- کتاب الفرائض الاوسط. ۲۸- کتاب الفرائض الصغیر ۲۹- کتاب المسح علی الخفین- ۳۰ کتاب الرد علی المرجه ۳۱- کتاب الرد علی القرامطه ۳۲- کتاب الطلاق ۳۳- کتاب مسائل البلدان ۳۴- کتاب الرد علی البائسه ۳۵- کتاب اللطیف ۳۶- کتاب القائم علیه السلام ۳۷- کتاب الملاحم ۳۸- کتاب حدو النعل بالنعل (یعنی برابری نعل به نعل، وهمانست که امروز طابق بالنعل بالنعل گفته می شود) ۳۹- کتاب امامه الکبیر ۴۰- کتاب فضل امیر المومنین علیه السلام ۴۱- کتاب معرفه الهدی والضلاله ۴۲- کتاب التعری والحاصل ۴۳- کتاب الخصال فی الامامه ۴۴- کتاب المعیار

ص ۱۹۴ مولفات رازی دکتر محمود نجم آبادی

ابوالقاسم کعبی کتابی بنام المسترشد، بعنوان رد بر کتاب انصاف ابوجعفر بن قبه رازی، نوشت، ووی کتابی بنام المستثبت بر رد آن نوشت. باز کعبی کتاب نقض المستثبت بر رد آن نوشت، ودر این هنگام رازی مرده بود وگرنه این رشته زنجیر گسته نمی شد. رجال نجاشی ۲۶۶ و خاندان نوبختی ۹۵.

۱- در کشف الحجب «رد علی الباطنیه و قرامطه» آمده است.

۲- شاید مقصود فرقه ناسیه است.

۳- این کتاب و کتاب اثبات رجعه و نیز کتاب رجعه بایستی که از آخرین تالیفات فضل بوده باشد زیرا که سال وفات امام حسن عسگری با سال درگذشت فضل یکی است (۲۶۰ هجری) و اگر مسأله رجعت و قائم بودن امام دوازدهم در همین سال مطرح شده، این کتابها نیز در همان سال نوشته شده. مگر آنکه اثبات رجعت. اشاره به رجعت و زنده شدن دوباره انسانها باشد، که از اصول دین اسلام است.

والموازنه ۴۵- کتاب الرد علی الحشویه ۴۶- کتاب النجاح فی عمل شهر رمضان ۴۷- کتاب الرد علی الحسن البصری فی التفضیل ۴۸- کتاب النسبه بین الجبریه والبتریه این ۴۸ کتاب را نجاشی از ابوالعباس بن نوح، و او از احمد بن جعفر، و او از احمد بن ادريس بن احمد، و او از علی بن احمد بن قتیبه نیشابوری، از کتب فضل بن شاذان نقل کرده.

نام بیست کتاب نیز در کشف الحجب والاستار از فضل آمده است که از آن میان چهارده کتاب را نجاشی در فهرست خود یاد کرده است و شش کتاب دیگر به این شرح است که در فهرست ابن الندیم هم دیده می‌شود:

۱- تفسیر القرآن علی مذهب العامه

۲- کتاب السنن فی الفقه علی طریقه العامه

۳- کتاب القراءت علی مذهب العامه

که نام این کتابها نشان می‌دهد که آنها را برای عامیان بزبان ساده نوشته است. ابن الندیم نیز متذکر این نکته شده است که او برای عامه کتابهای زیادی نوشته، اما محدث ارموی حدس می‌زند که این سه کتاب از فضل بن شاذان رازی باشد.

۴- کتاب رد علی المثلثه

۵- کتاب النقض من یدعی الفلسفه فی التوحید والاعراض والجواهر کتاب نقض آنچه که فلاسفه در توحید وجواهر واعراض می‌گویند.

۶- کتاب التوحید من کتب الاله المنزله الاربعه وهو کتاب الرد علی یزید بن بزیع الخارجی.

این کتاب نیز چنانکه از نامش پیدا است، توحید را از چهار کتاب نازل شده از سوی خدا آورده و در آن به رد آراء یزید بن بزیع پرداخته در بخش ترجمه قسمت‌هایی از ایضاح به مطلبی برمی‌خوریم که مغایر با این کتاب است و در جای خود خواهید خواند.

اگر به این فهرست نام کتابهای زیر را نیز اضافه کنیم، جمع همه آنها، فهرستی می‌شود که ابن الندیم گزارش کرده: کتاب مسائل والجوابات

کتاب مسائل فی العالم وحدوثه

کتاب الرد علی جبائیه

۱- نام کتاب رد علی الثنویه در فهرست نجاشی آمده و از نام آن پیدا است که مذهب دوگانگی را رد کرده است، و این کتاب نیز نشان آنست که در آن به رد عقیده سه‌گانگی پرداخته و بگمان من مقصود مذهب زروانی، یا اشاره به پدر، پسر روح القدس عیسوی است، تا تحقیقات بعدی چه نشان دهد.

کتاب رد علی الاصم (مقصود از اصم ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصم است

کتاب رد علی ابی عبید فی الطلاق

کتاب رد علی احمد بن یحیی

کتاب التنبیه فی الجبر والتشبیہ

کتاب مسائل متفرقه (که احتمال می‌دهند همین ایضاح بوده باشد) نام بیش از شست کتاب فضل بن شادان برجای مانده است اما همانطور که پیش از این گفتیم نباید تصور کرد که همه این نام‌ها شامل کتابهای بزرگ است بلکه بیشتر نظر به رسالات و حتی مقالات کوتاه دارند، و از آنجا که در هیچیک از فهرست‌های برجای مانده نام ایضاح موجود نیست، می‌توان داوری کرد که فضل یا یکی از شاگردانش مجموعه‌ای از چندین کتاب یا رسالهٔ او را جمع کرده کتاب ایضاح را تشکیل داده‌اند.

کتابهای غیر مذهبی فضل

همهٔ این مطالب موجب نشود که گمان بریم، فضل بن شادان فقط دربارهٔ امور مذهبی کتاب نوشته است!

و اگرچه بیشتر وقت او صرف نوشتن اینگونه کتابها شد اما کتابهایی دیگر نیز در سایر زمینه‌ها نوشته است که در فهرست از آنها نام برده شد، و لازم است که نام اینگونه کتابها یکجا نوشته شود و آن از اینقرار است:

کتاب عروس، که مختصر کتاب العین است

کتاب العمل

کتاب مسائل البلدان

کتاب المعیار والموازنه

کتاب حد والنمل بالنمل

کتاب الملاحم (پیش گوئیه‌ها)

اما متأسفانه نه تنها نام همه کتابهای او برجای نمانده بلکه از آنها که

نام هم هست بیشتر نشان برجای نیست.

ایضاح ۱

چون کتاب ایضاح فضل بن شادان بزرگترین کتابی است که از نوشته‌ها و آثار او برجای مانده،

۱- ایضاح در لغت بمعنی روشنگری است.

پس لازم می‌آید که در نوشتن کتابی در باره وی، روش خود او یا روش این کتاب، پیش گرفته شود!

فضل در این کتاب پس از خطبه آغازین، ابتدا نظر به اختلافات امت اسلامی می‌اندازد، آنگاه به شرح اقاویل برخی از فرقه‌های اسلامی (که در آن زمان مشخص بود) می‌پردازد و نکاتی را از طریق انتقاد مورد نظر قرار می‌دهد.

آنگاه ذکری از علماء اصحاب حدیث پیش می‌آورد، سپس به ذکر برخی عقاید سست بعضی از آنان می‌پردازد آنگاه بموضوع خلافت ابی‌بکر و دیگر خلفای راشدین می‌رسد که نکات قابل انتقاد آنرا برمی‌شمارد، پس از آن بنقل مطالبی در حکمرانی سه خلیفه اول و اینکه برخی کارهای آنان محل ایراد بوده است. مثلاً:

نقل ابی‌بکر و سهم اقوام از خمس
قول عمر در اینکه علی در خلافت محق‌تر بود
آنچه که عمر در خلافت خود بساخت آن نبود که رسول‌الله و ابی‌بکر ساختند.

قول عمر در اینکه هر کسی فقیه‌تر از عمر است.
رد نظر اهل سنت که رسول‌الله برای جانشینی خود وصیت نکرده
ایراد بدو وضو گرفتن اهل سنت ایراد به سجدهات فریضه در نماز
در قراءت قرآن شخص جنب در حمام
در ذبائج اهل کتاب
در اغذیه و حبوبات آنان
در آنچه که نسبت بصدر سوره براءت می‌گویند در اینکه عمر جمعی
از قارئین را در یمامه بکشت

در موضوع زنا
در آنچه که راجع به سوره احزاب و سوره لم یکن می‌گویند در
مخالفت‌هایی که عمر با سایر اصحاب رسول می‌کرد
در اخباری که از نبی در ارتداد برخی از صحابه آمده
بحث در طلاق
بحث در متعه

مشاجراتی که بین عایشه و حفصه و عثمان در گرفت تناقضاتی که
در آراء شیخین (ابی‌بکر و عمر) هست
خروج عایشه از مکه و غضب بر عثمان

در اینکه نبی مسکرات نمی‌آشامید
در اینکه عمر شراب دوست می‌داشت و می‌نوشید
حد زدن عمر فرزندش را و مرگ او
اعتراض بر بعضی فتوی‌ها
نهی عمر از ازدواج ایرانیان با اعراب!
برتری دادن عمر اعراب را بر ایرانیان
برابری دادن علی ایرانیان و اعراب را
تکذیب آنکه به نبی درباره قتل روافض داده‌اند برتری دادن علی
بر شیخین ایجاب شرک نمی‌کند

اختلاف اهل عراق (ایران) و اهل حجاز در بعضی صورتهای طلاق،
نماز و نیایش ابی‌بکر بمردمان و اینکه آیا این نیایش او بمردمان دلیل
خلافتش می‌شود یا نه؟

در تخطئه مردمان ابراهیم و یوسف و نوح و سلیمان، کیفیت گرفتن
بیعت از علی برای ابی‌بکر

آنچه که از ابی‌بن‌کعب نقل می‌کنند
انکار او عثمان را

در مرگ ابی‌بن‌کعب و اینکه او سیدالمسلمین نامیده می‌شد
برخی از حکایات عجیب
در علم علی

در راهنمایی‌هایی که علی به عمر کرد
مطاعنی که بر علی زده‌اند.

رد برخی از روایات و اقاویل اهل سنت و شرح بسیار مفصل راجع
به ارب.

بیطرفانه باید گفت که فضل برخی از این اقاویل را با دلیل قوی
رد کرده است و برخی را با چشم‌پوشی مردود دانسته
فی‌المثل اقرار عمر باینکه هرکسی فقیه‌تر از او است واقعاً گذشت
و بزرگی او را می‌رساند و دلیلی بر نادانی او نمی‌شود!
داستان پروایت فضل چنین است:

روایت می‌کنید از عبدالاعلی از سعید بن قتاده که عمر بن خطاب
برای مردمان خطبه می‌گفت. پس گفت: مبادا بدانم که دردی از دواج
کرده است به بیش از چهارصد درهم مهر، مگر آنکه او را جزا و عقوبت
رسانم!

زنی از آن میان گفت: یا عمر، این (عقوبت) بر ما وتو نیست قول
خدای برتر و عادلانه‌تر از قول تو است برای کسیکه پیروی می‌کند.
عمر گفت: قول خدای چیست؟

گفت: خدای عزوجل می‌گوید: هر گاه خواستید زوجی بجای زوج
دیگر بگیرید اگر به یکی از آنان مال بسیار (قنطار) داده باشید. از آن
چیزی مگیرید. آیا به بدی آشکار و بهتان چیزی می‌گیرید؟^۱
وقنطار بیشتر از چهارصد درهم است!

پس عمر گفت که: هر کس فقیه‌تر از عمر است! آنگاه به منبر برگشت
و چنین خطبه کرد که: ای مردمان من نهی کرده بودم که کسی به بیش
از چهارصد درهم مهر، ازدواج نکند و زنی فقیه‌تر از عمر بر من آمد و
بکتاب خدای حجت کرد. همانا که مهر به تراضی مسلمانان است.^۲
بنظر من این گذشت عمر شایسته تکریم است، اگرچه اکثر شیعه
آنها جزو مطاعن عمر آورده‌اند (مجلسی در طعن ششم از مطاعن عمر در
ثامن البحار)^۳

و نیز فضل برخی ایرادات بسیار بجا بر بعضی از اقوال عجیب
صاحبان حدیث گرفته است که حتی يك كودك هم بدرستی گفتار فضل
و سخافت طبع گوینده، اقرار می‌کند^۴، اما دیدیم که بعدها نیز نظیر این

۱- آیه ۲۵ از سوره نساء:

و ان اردتم مكان زوج و ایتیم احدیمن قنطاراً فلا تاخذو منه
شیئاً اناخذونه بهتاناً و اثماً مبیناً

۲- آنچه را که محمد جریری در اوصاف عمر می‌گوید، درباره نکاح و مهری
که خود عمر برای همسر خویش قرارداد چنین است:

«... سالت آن روز کی بمرده، پنجاه و هفت بود و بهمه زندگانی هفت زن
کرده بود: یکی زینب بنت مطعون، و دیگر ام کلثوم بنت حروالخرزاعی و سه دیگر
قریبه بنت ابی‌امیه المخزومی، و حلیمه بنت الحارث، و جمیله بنت عاصم الانصاری
و عائله بنت رید و هفتم ام کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب به چهل هزار درم بزنی کرده
بود این دختر علی را». صفحه ۷۳. بلعمی چاپ عکسی از نسخه خطی آستان قدس.

۳- حاشیه صفحه ۱۹۵ ایضاح و نیز ۲۹۶ ثامن البحار.

۴- سخافت برخی از این گفتارها بقدری است که من در خود ندیدم که
آنها ترجمه کنم. عین جمله عربی را می‌نویسم تا هر کس خود بخواهد به یاری لغت
نامه آنها ترجمه نماید.

يك فتوی از منصورالمعتمر، و سعیدبن جبیر: ثوان رجال لف ذكره بحریر،
ثم ادخله فرج امرأه ثم یكن زانیا. صفحه ۹۱ ایضاح و نیز نظائر این فتوی که در
حاشیه صفحه ۲۹۹ همان کتاب آمده.

گونه اقاویل حتی در کتب مسائل شیعیان وارد شد

بنا به مسائلی که گذشت بهتر آنست که به پیروی از فضل بن شاذان
به بررسی عقاید و آراء فرقه‌های گونه‌گونی که در جهان اسلام و بویژه در
ایران پدید آمده بود (که معدودی از آن فرق در زمان فضل هنوز رایج
نبود) پردازیم.

جنگ هفتاد و دو ملت

برخورد آراء و عقاید از دورانهای باستان در میان ملت‌ها دیده می‌شود و البته هر عقیده نو ممکن است که گروهی را گرد خود جمع آورد که این خود تشکیل گروه‌ها و فرقه‌های مختلف را می‌دهد، باز در هر گروه ممکن است شخصی، مریدی شاگردی... مطالبی به‌اید و اندیشه اصلی بیفزاید که آن نیز ایجاد فرقه‌ای در فرقه اصلی را می‌کند بنابراین گاهی دیده می‌شد که در بین گروه‌ها، فرقه‌هایی هستند که از آن چندین فرقه برخاسته

این فرقه‌ها در زمانها و مکانهای گونه‌گون، صورتهای گوناگون بخود می‌گیرند مثلاً در یونان باستان تحت عنوان مکاتیب فلسفی در می‌آیند، و در هند پاکستان به‌ایجاد دوره‌هایی از سیر اندیشه هند همچون دوران وداها، برهماها اوپانیشادها... منتهی می‌شود.

در ممالک اسلامی بویژه در ایران پس از اسلام نیز این گروه‌ها تحت عنوان فرقه‌های اسلامی درآمده‌اند زیرا که فضای حاکم بر دوران ایجاب وحدت دین را می‌کرد، و فرقه‌های مختلف در حکم شاخه‌هایی از درخت دین بودند که هر کدام همچون جوانه‌ای از گوشه‌ای سر بر آوردند، بعضی به‌تیز باغبان یعنی حاکمان زمان، خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس از بیخ بریده شدند، و برخی در فضای مساعد به‌رشد پرداخته بر روی زمین گسترده سایه‌گستر گردیدند.

از جمله مذاهبی که با مخالفت‌های عجیب روزگاران روبرو بود مذهب تشیع (بطور عموم) بشمار می‌رود که پیروان آن در هر زمان به نوعی مورد آزار و شکنجه عاملان اموی و عباسی بودند گاهی بنام رافضه زمانی بنام قرمطی، و گاهی بعنوان زندیق... مورد غضب خلفا یا کارگزاران تاتار ترادشان در ایران بودند و کتابهای ایرانی پر است از سرگذشت‌های

۱- اگرچه برخی یا بیشتر آنها مخالف این بودند.

هول‌انگیزی که بر سر این گروه رفته است و با آنکه مذهب حاکم بر ایران تا قرون هشتم و نهم سنت و جماعت بوده است معلوم نیست بر اثر چه انگیزه‌ای یکباره ورق برمی‌گردد و تشیع بیشتر خاك ایران را می‌گیرد، و اینهم یکی از حرکت‌های موج‌ماننده اجتماعی تاریخی ملت‌ها است. زیرا که اول‌بار تشیع در مصر برخاست، پس ایرانیان دنباله آنرا گرفتند، باز در حالیکه در ایران با آن مبارزه می‌شد مصر یکپارچه تحت مذهب اسمعیلیه درآمدند و حتی خلیفه‌ای برای خود غیر از خلیفه بغداد داشتند، و شیعیان جهان برای زیارت بدانجا می‌رفتند، و هیچکس را سرمبارزه با آنان نبود، آنگاه باردیگر تشیع از مصر رخت برمی‌بندد و از صحاری عربستان بسوی ایران می‌آید و مذهب رسمی اکثریت را تشکیل می‌دهد!

گوئی این حرکت موج‌ماننده بس شگفت، مانند دوبازوی اهرم عمل کرده است که گاهی در این سو بر فراز است و در آنسو در فرود و هنگامی که در اینسو روبه‌نشیب می‌گذارد در آنسو روبه‌اوج می‌نهد و چه کوتاه نظرند آنانکه بقول سعدی شیراز:

خیال بسته و برباد عمر تکیه زده

به پنج روزه که در عشرت و تمنائی

باری گونه‌گونی و پریشانی آراء و اندیشه‌ها در ایران، که البته هر يك فقط خود را مسلمان می‌دانستند و دیگران را کافر، موجب گردید که زمزمه‌ای ساز شود که طی آن حدیثی از پیامبر اسلام بیاورند که: جمله آراء و عقاید جاری در آنزمان باطل است و فقط يك مذهب برحق است. و از آنجا که در زمانی، که تعیین آن مشکل است، هفتاد و سه فرقه برشمرده بودند، بنابراین گذاشته شد که بگویند هفتاد و دو فرقه باطل و یکی صحیح

۱- الفهرست زیر نام علی بن اسمعیل بن میثم‌النمار می‌نویسد. نخستین کسی که در مذهب امامت سخن گفت علی بن اسمعیل بن میثم نمار از اجل پیروان علی رضی‌الله عنه بود.

محمد جریر طبری نیز بروز تشیع را در زمان عثمان در مصر پیروی از عبدالله بن سيار، که اهل یمن بود و ادعا کرده بود که محمد ص به جهان باز خواهد گشت باین شرح آورده: «گروهی این پذیرفتند و متابع وی شدند. چون دید کی این سخن در دل مردمان جای گرفت، آنکه گفت کی: خدا پرا تعالی، بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بود و هر پیغامبری را وزیری بود، و پیغامبر ما را علی وزیر بود و حق خلافت ویرا است و عثمان بخود گرفته است، کی عمر چون بمرد، کار بشوری افکنند همه بر علی اتفاق کردند، وی عمر العاص را بقریفت تا کار بعثمان افکنند... بلمی چاپ عکسی صفحه ۱۱۲.

است

از این طرز تلقی سه حدیث سربر آورد که نخستین آن چنین است
افتراقت اليهود علی احدى وسبعین فرقه و افتרכת النصارى علی
اثینن وسبعین فرقه، و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقه
یعنی جهودان به هفتاد و یک فرقه و عیسویان به هفتاد و دو گروه گردیدند.
و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند.

و نیز:

ان بنی اسرائیل افتרכת علی احدى وسبعین فرقه، وان امتی ستفترق
علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحده وهی الجماعه
یعنی همانا که بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و پیروان
من نیز به هفتاد و دو گروه شوند. همگان در آتش اند مگر یک گروه و آن
سنت و جماعت است.

و بالآخره:

لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل. تفرق بنی اسرائیل علی اثنتین و
سبعین ملة، و ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین ملة تزید علیهم ملة، کلهم
فی النار الاملة واحده
یعنی:

بر امت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت، آنان به هفتاد و دو ملت
متفرق شدند، و امت من نیز به هفتاد و سه گروه، یک ملت به آنان اضافه
می شود، همگان در آتش اند مگر یک ملت

و این سه حدیث ساختگی است زیرا که در همین کتاب نام و نشان
بیش از دو بیست گروه را می خوانید، پس اگر قبول کنیم که سخنان پیامبر
اسلام بر است بوده است. وجود این همه گروه و فرقه علاوه بر هفتاد و سه
ملت نشان می دهد که حدیث ها ساختگی است

اکنون پس از این مقدمات، اصولی کلی از عقاید گروه های مختلف
را بررسی کنیم، تا معلوم گردد که هر گروه چه گفته اند و این همه غوغای
جهانیان از چیست، برای چیست!

اصول این بررسی غیر از آنچه که در کتاب های قدیم چون الفهرست

۱- هفتاد و سه ملت صفحه ۵ و نیز الفرق بین الفرق چاپ مصر صفحات ۹-۱۲

رجال نجاشی، ملل و نحل. تبصرة العوام. تلبیس ابلیس، تاریخ طبری، سیرالملوک... و غیره آمده، در زمان حال نخست بوسیله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی و پس از آن بوسیله استاد محمد رضا جلالی نائینی در ملل و نحل شهرستانی جمع آمده

آنگاه کتاب هفتاد و سه ملت که شرح آن در پانویس پایان بخش گروه‌ها آمده به انجام این مهم یاری کرده

با این حال گاهی در پانویس اشاره به مراجع اصلی نیز شده است و آن هم بدان جهت است که خوانندگان را بسوی کتابهای گذشتگان برای پژوهش بیشتر راهبری کند.

پژوهش و تفحص در سیر اندیشه مردمان دریائی است کرانه ناپدید که بایستی غواصان گوهر معنی در آن غوطه‌ها زنند و بقول پیر ما سعدی:
گرچه دریا را نمی‌بیند کنار

غرقه حالی دست و پائی می‌زند

قبل از بر شمردن همه گروهها به ترتیب الفبائی بد نیست مروری در برخی عقاید بس شگفت در آن زمان بشود
مثلا فرقه معطلیه گویند که عالم همیشه بوده است، و خواهد بود
و هرگز نباشد که نباشد.

عالم خانه ایست، بی‌خانه خدا مشر و معطل است، لیس فی الدار غیرنا

۱- تلبیس ابلیس یا نقد العلم والعلماء نام کتابی است که ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی به عربی نوشته است، و نسخه‌ای از آن در مصر بچاپ رسیده.

مؤلف این کتاب عقاید و نظرات گروهی مردمان را تلبیسی می‌داند که ابلیس بر اندیشه آنان روا داشته، و این تلبیس را در وجوه مختلف شرح داده از آن جمله: تلبیس در سفسطائیان، در دهریه، طبعا یعین، ثنویه، فلاسفه و تابعین آنان، در پیروان هیاکل در بت‌پرستان، پرستندگان آتش و خورشید و ماه، در جاهلیه، هندوان، یهود، نصاری، صابئین، مجوس، در منجمان و پیروان فلک، در منکران بعثت، در قتلین به تناسخ، در خوارج، رافضه، باطنیه (باطنیه، اسمعیلیه، السبعیه، الباتلیه، المحره، القرامطه، الخرمیه، التعلیمیه) در اصحاب حدیث، در فقها (تلبیس او به ایشان که بیان خود را در جدل و سخنان فلاسفه داخل می‌کنند و اعتمادی که به این اوضاع دارند) در وعاظ و قصه‌گویان در اهل لغت، در شعراء در کاملانی از دانشمندان، و در امراء و سلاطین.

و باین ترتیب نشان می‌دهد که هر جا که اندیشه‌ای هست احتمال تلبیس اهریمن نیز در آنجا هست.

دیار، کس درخانه نیست و اگر هست مائیم؟
فرقه مهملیه گویند: آفریدگار غنی مطلق است. از بندگان. بدان
حضرت سود و زیان نمی‌رسد. هرچه خواهید بکنید، و هرچون که خواهید
باشید، که ندای یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی حمید؟
بدنیا در داده‌اند، و همه را از بندگی رهانیده‌اند و مهمل گذاشته‌اند و احکام
شرع برداشته، و خدای را با خلق هیچ کاری نیست، و از عبادت و طاعت
منزه، و از معاصی ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمی‌رسد.
فرقه خوفیه گویند: از سلطان عادل، دوستان را چه ترس و وهم؟
هر کس که خدای تعالی را دوست دارد. ترسی که دارد از نادانی باشد و
گر نه چرا باید که دوست از دوست هراسد؟

فرقه نجاریه گویند: چون گفتن زبان، و گرفتن دست و رفتن پای،
آفریده خدا است و بقدرت اوست و این قوتها در آدمی او نهاده است
و آدمی را او آفریده است واللّه خلقکم وما تعملون؟ پس معلوم شد که فعل
بندگان فعل اوست، پس اگر جزا دهد بندگان را، به فعل خود جزا داده
باشد نه بر فعل ایشان. چون ایشان را از ذات خداوند افعالست، نه اقوال.
فرقه شمراخیه گویند دنیا بمثل مرغزاری است، بستانی است دار دنیا.
وزنان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند، و ریحان برای بوییدن است،
پس هیچ باکی نباشد کسی را که فحش وزنا کند و با همه زنان
مجامعت حلال و مباح دانند، چه محرم و چه غیر محرم. موقوف میل
طبیعت هر زن که خود را تسلیم تو کرد ملک عین تست، عقد و نکاح و
حضور شهود و اذن ولی حاجت نیست...

۱- صفحه ۲۱ هفتاد و سه ملت، و این درست مخالف دین اسلام است که می‌گوید
جهان قدیم نیست بلکه آفریده شده. مدلول قرآن در این مورد چنین است: اللّٰه الذی
خلق السموات والارض فی سته ایام، ثم استوی فی العرش. یعنی خدا آنست که آسمانها
و زمین را در شش روز بیافرید آنگاه در عرش قرار گرفت
۲- آیه ۱۶ سوره فاطر. یعنی ای مردمان شما در برابر خدا فقرائی هستید
و خدای ثروتمند ستایش شده است

۳- صفحه ۲۸ همان کتاب. و این عقیده مخالف دین اسلام است که در قرآن
همه‌جا مردمان را از خدا ترسانیده است، بویژه پاسخی که در همان کتاب بر این
گروه آمده به آیه ۹۷ سوره اعراف استناد جسته که ولایامن مکر اللّه الا قوم الخاسرون.
یعنی از مکر خدا فقط زیانکاران خود را در امان می‌دانند

۴- آیه ۹۴ سوره صافات یعنی خدا شما و آنچه را که انجام می‌دهید آفریده
۵- صفحه ۵۷ همان کتاب

در این میان گروه‌هایی هم بودند که از افکار دیگر ملل متأثر بودند همچون اندیشه فلاسفه که برخی آراء یونانی در آن دخیل بود، و تناسخیه که کاملاً بهره‌گیر اندیشه هندیان بودند. و صاحب کتاب هفتاد و سه ملت آنانرا هم جزو فرقه‌های اسلامی آورده است:

فلاسفه و حکماء یونان آنچه اهل (اسلام‌اندا) از این طایفه اطباء حاذق و منجمان و ائق باشند، گویند: الحشر للارواح لا للاشیاء چون جسد بنی آدم مرکبست، بعدالموت (پس از مرگ) هر جزوی به اصل خود راجع گردد، و اجزای لایتجزی شده مثلاًشی شود و معدوم و اعادت معدوم محال، اما روح متجزی نیست ترکیب ندارد از مجرداتست و جوهر ملایکه. لاجرم فنا بروی راه ندارد، و هرآینه حشر باشد ارواح را. قالب عدم شد. ۲

فرقه تناسخیه گویند چون آدمی را کار بسرآید و پیک اجل درآید، جان او چون از این قالب جدا گردد، در صورتی رود مناسب حال او، اگر نیکوکاری بوده باشد، جان در صورتی تعلق گیرد باجمال و حسن و کمال، تا باشد خوش وقت باشد و ترد خلق عزیز و گرامی، و بتزد ایشان بهشت این باشد، و اگر عاصی و بدکار بوده باشد، جان بعد از مفارقت از بدن در صورتی رود قبیح و مکروه و زشت و ناخوش، تا باشد در این صورت و در دار دنیا ذلیل و خوار و بدبخت و بی‌مراد باشد، و در مذهب این طایفه دوزخ این باشد، و اگر تقدیر کنیم بهیمة

۱- البته یونانیان به عربی سخن نمی‌گفته‌اند اما این جمله از کتابی یونانی که به عربی ترجمه شده است گرفته شده. نظیر این در بیشتر کتابهای فلسفی و حتی عرفانی ایران پس از اسلام دیده شده که از یک حکیم یونانی مثل ارسطو، جمله‌ای به عربی نقل می‌شود!

۲- این جمله به سبک جملات فلاسفه مغلق گوی آمده و فهم آن بر جوانان مشکل است مقصود اینست که، همینکه در مرگ پیکر انسان متلاشی شد، هر کدام از عناصر و ترکیباتی که در آن است از آن جدا شد. بسوی اصل خود می‌رود. مثل آب بدن که بخار می‌شود و بسوی آسمان و پس از آن دریا می‌رود، فسر آن جدا، کلسیم آن جدا، آهن آن جدا، پراکنده می‌شوند. و به اصل خود می‌پیوندند، پس قیامت برای پیکروتن آدمی نیست، بلکه روح که مجرد است و از گوهر فرشتگان، در قیامت حشر دارد.

ناصر خسرو که معتقد به حشر ارواح (نه تن) بوده در اینمورد اشعار فراوانی دارد از جمله:

گویمت چگونه شود زنده، کوهلاک شود
آب باز آب شود، خاک باز خاک شود
جانش زی فراز شود. تنش زی مفاک شود
تن سوی پلید شود، پاک باز پاک شود

صورت (بصورت جانوران) بوده باشد، همگی همت برخوردارند و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمة گرفتار شود. و اگر سبع صفت (درنده) بوده باشد و درنده، جان او بصورت گرنده پدید آید، و اگر ملك سیرت و فرشته صفت بوده باشد، کلی همت بر طاعت و عبادت و تحصیل معرفت و کم خوردن و قناعت و داعیة خیرات و حسنات دروی غالب بوده باشد، چون از این صورت بیرون رود. پدید آید در صورت دیگر زیبا و دلربا، در جهان مراد یابد و کام بیند، در دنیا می باشد تا مکافات عمل خود ببیند، و علیهذا ملوک و سلاطین و امرا و خواجگان و اهل نعمت و ثروت که در راحت می باشند و تنعم می کنند و آسایش می بینند مکافاتهای عملهای ایشان است که پیش از این بصورت در ریاضت و مجاهدت بوده اند و در بندگی یکی از این گروهها فرقه وضعیه است که نه تنها معتقد به اسلام نیست بلکه دیگر پیامبران را هم در ردیف دانشمندان آورده!

فرقه وضعیه گویند: انبیاء و رسل علیهم السلام عاقلان عالم بوده اند و وزیرکان جهان و حکیمان خرده دان. حکم را کار فرموده اند و بر خلق شفقت نموده اند و قانون و قاعده در میان خلق نهادند و نام آنها شریعت کردند و گفتند: حکم بار خداست. و حکمت بعبارت آوردند و گفتند کلام بار خداست، تا در دلها اثر سخن ایشان جای گیرد، اهل زمین از آن حقیرترند که از آسمان برایشان پیغام آید. چنانکه در اسطرلاب محقق شده که جرم آفتاب و عرض و قرص او هفت بار هفت هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ است، و از روی زمین چند سنگ آسیائی بیش نمی ماند (یعنی با این اندازه او را از روی زمین باندازه سنگ آسیائی می بینیم) و همچنین در جنب آسمان، زمین نیز محقر باشد و مختصر نماید، چنانکه گفته اند.

شعر

زمین در جنب این نه سقف مینا
چو خشخاشی بود بر روی دریا
اکنون باید قیاس کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان
برایشان حکمی آید! و امر و نهی معقول نمی آید و در فهم نمی گنجد.
در مقابل این گروه که هیچکس را بعنوان پیامبر خدائی پذیرفتند،

۱- صفحه ۳۱ همان کتاب

۲- ۴۹ هزار فرسنگ در هفت هزار فرسنگ یعنی $49000 \times 637000 \times 6$ یا

۱۰،۳۳۲،۰۰۰،۰۰۰ ده میلیارد و سیصد و دو میلیون کیلومتر مربع...

پس این محاسبه زیاد دور از محاسبات امروزی نیست

گروهی بود که همه پیامبران را برسمیت می‌شناخت.
 فرقهٔ راوندیه گویند: صدو چهار کتاب که از آسمان بر انبیا ترول
 کرد. چون صحف آدم و صحف شیث و صحف ادریس و صحف ابراهیم
 و تورات موسی و انجیل عیسی، به‌همه عمل کردن حقاقت و خواندن
 همه ثواب و احکام هم باقی، هیچ از آنها نگوئیم که منسوخ است، جهت
 آنکه نسخ دلیل ندامت باشد گوئیم حکمی کرد خدایتعالی و باز پشیمان
 شد و منسوخ گردانید، و آن حکم را برداشت! این معنی نشاید. و یا
 آنکه حکمی کرد و باز بدانست که مصلحت نیست در آن حکم! و این نیز
 هم نمی‌شاید. پس معلوم شد که چون همه کلام خدا است، حکم برجا است.

با این مقدمه روشن می‌شود که تمام گروههایی که در ایران پس
 از اسلام بوده‌اند، مسلمان نبوده‌اند، پس بترتیب الفبا شرح مختصر هر
 گروه را می‌خوانیم:

- ۱- اثنی‌عشریه فرقه‌ای از شیعه معتقد به دوازده امام. گروهی از
 سخنوران این فرقه عدد ۱۲ را با دوازده ماه سال و تعداد حروف امیرالمومنین
 و غیره سنجیده‌اند آن عده الشهور عبدالله اثنی عشر شهرأ- قطعنا هم اثنی عشره
 اسباطا. «لااله الاالله» و «امیرالمومنین» نیز شامل ۱۲ حرف می‌باشد.
- ۲- اسحاقیه: از فرق کیسانیه و منسوب باسحق بن عمرو می‌باشند.
- ۳- اسحاقیه دیگر: منسوب به اسحق بن حارث از غلاة شیعه‌اند که
 بعقیده آنان جنگ با مشرکان بعهد محمد و جنگ با منافقان بعهد
 علی است و بین نبوت و امامت فرقی نمی‌نهند.
- ۴- اسماعیلیه: که گویند مدار احکام ائمه برهفت است مانند ایام
 هفته و آسمانهای هفتگانه و ستارگان سبعة...

۱- چون در قرآن کریم برخی از آیات بوسیله آیات دیگر نسخ شده، (وهمین
 یکی از دلایل مخالفان قرآن بود) این عقیده ضمن آنکه به‌همه ادیان نظر دارد،
 آیه ۱۵۱ سوره بقره را نیز شامل می‌شود که: ما تنسخ من آیه او نسهات بخیرمنها
 او مثلها الم تعلم ان الله علی کلی شیئی قدیر یعنی آنچه را از آیات که نسخ می‌کنیم
 یا فراموش می‌کنیم، بهتر از آن، یا مثل آنرا (درآیه‌ای دیگر) می‌آوریم! آیا نمی‌دانی
 که خدا به هر چیز توانا است؟

از زمان حسن صباح تا زمان هلاکوخان دارای قدرت زیاد بودند و در این زمان قلاع آنان بدست هلاکو افتاد و ایشان نیز از قدرت افتادند. از زمان ناصرالدین شاه نیز که آقاخان رئیس این فرقه از ایران خارج شد قدرت و اهمیت این عده کمتر شد ولی در هندوستان و کشورهای دیگر هنوز پیروان زیاد دارند رجوع شود به باطنیه.

۶- اصحاب الکساء: این عده را عقیده بر این بوده که حضرات محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه هر پنج تن یک شخصند و روح در ایشان باسویه حال شده، از این رو، فاطمه را نیز «فاطم» می نامند که صورت تانیث ندارد.

تولیت بعداله فی الدین خمسه نبیاً و سبطیه و شیخاً و فاطماً یعنی پس از خدا ولایت دین با پنج نفر است. نبی و پسران او (حسن و حسین) و شیخ و پیر (علی) و فاطمه.

۷- امامیه: نام عموم فرقه‌هایی است که پس از محمد ص به امامت علی ابن ابیطالب قائلند، ولی پس از او بین آنان فرقه‌هایی ایجاد می‌شود که هر کدام تبعیت از یکی از فرزندان یا نوادگانش را می‌پذیرند. عباس اقبال نام بیست فرقه امامیه را آورده است که هنگام وفات امام یازدهم وجود داشتند. و هر یک دیگران را نفی می‌کردند.

۸- امریه: از فرقه‌های غلاة‌اند که آنان علی‌ع‌را با محمد ص در امر نبوت شریک می‌دانند.

۹- اهل افراط: که اهل غلو نیز نامیده شده‌اند زیرا بعضی از امامان را تا حد خدا بالا برده‌اند، و در همین بخش به یکایک آنان اشاره خواهد شد.

۱۰- اهل ایمان: لقبی است که امامیه بخود می‌دهند زیرا بقیه مسلمانان را فقط «مسلم» می‌دانند.

۱۱- اهل تقریط: این فرقه خدای را بر حسب تعاریفی که از وی در قرآن شده تا حد انسان پائین می‌آورند. «هشام بن سالم» می‌گوید خداوند بر صورت انسان است.

آیاتی که در آن از «وجه» یا صورت خدا، و «ید» یا دست خدا و از چشم خدا سخن می‌رود، دلیل اینان بر این مدعا است.

۱۲- اهل فترت: که خاندان نوبختی از آنان‌اند معتقدند به آنکه پس از امام یازدهم، دنیا از وجود امام خالی مانده است و این دوره دوره فترت است.

۱۳- اهل رویت: این نام مخصوص فرق زیادی است که قائل به دیدن خدا در روز قیامت هستند و آیات بیشماری از قرآن دلیل آنانست همچون: «اولئك بلقاء ربهم توقنون» یعنی آنانکه به دیدار خدایشان یقین دارند.

۱۴- اهل سنت و جماعت: فرق وعدهٔ بیشماری هستند که خلافت جانشین پیامبر را پس از مرگ او از طریق شورا و انتخاب مسلمانان جایز می‌دانند.

۱۵- باطنیه: این فرقه از اسمعیلیه بودند و ابتدا همه اسمعیلیه بدین نام خوانده می‌شدند معتقد باین بودند که علم انسان بایستی از ظاهر متوجه باطن گردد و هر کس که بیاطن امور دست یافت از قید تکلیفات ظاهری خلاص می‌گردد و آنکس که در ظاهر باقی ماند، در بند تکلیفات ظاهری خواهد ماند. دلیل آنان این آیه است که! «باب باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب».

اینان معتقدند که خداوند عاری از صفات است زیرا که اگر باو صفتی مثلاً رحیم یا قهار بدهیم، او در آن صفت شریک اشخاص دیگر می‌شود و این بنای شرك است.

۱۶- باقریه: اینان فرقه‌ای از شیعه بودند که امامت را ختم بامام محمد باقر می‌دانستند و معتقد به بازگشت او بودند.

۱۷- بتریه: قومی بودند که پیرو حسن بن صالح ابن حی بشمار می‌رفتند بنابراین آنانرا صالحیه نیز می‌نامیدند. و چون کثیرالنواء شاعر نیز از بزرگان این طایفه بود بمناسبت لقب او «ابتر» برخی آنان را «ابتریه» خواندند.

این قوم علی ابن ابیطالب را پس از محمد ص فاضل‌ترین و برترین مردمان می‌دانستند، به خلافت ابوبکر و عمر ایراد نمی‌گرفتند، چون با رضایت علی ع صورت گرفته بود، اما خلافت عثمان مورد ایراد ایشان بود.

اینان مخالف رجعت و بازگشت مردگان، بدنیا بودند!
۱۸- بدعیه: از فرقه‌های شیعه بودند که برخلاف باطنیه معتقد به تشبیه بودند.

۱۹- بزعیه: عده‌ای بودند که بزعم ایشان امام جعفر صادق، خدا بود و می‌گفتند که در میان مردمان کسانی هستند که برتر از جبرئیل و میکائیل و محمد ص باشند. این قوم پس از «ابی الخطاب» معتقد به

امامت «بزيع ابن موسى» بودند و نام آنان بهمین علت بزيعيه است، بنا براین اینان در اصل همان خطایيه بوده‌اند.

۲۵- بسلمیه: از شیعیان بنی‌عباس بودند که امامت را پس از پیامبر، از علی بن ابیطالب و حسن بن علی و محمد بن حنفیه، و ابوهاشم و ابولعباس سفاح و ابومسلمه حفص بن سلیمان خلال می‌دانستند چنین گویند که هاشم بن حکیم مقنع که به المقنع معروف است و از چاه نخشب، ماه به آسمان می‌فرستاده قائل باین بوده است که پس از ابوسلمه روح خدا در او حلول کرده است. ۲

۲۱- بشیریه: که معتقد به زندانی شدن و مردن امام همام موسی بن جعفر نیستند و چون رئیس این طایفه محمد بن بشیر اسدی است باین نام مشهور گردیدند.

۲۲- بقلیه: طایفه‌ای از قرامطه بودند.

۲۳- بلالیه: از فرق غلاة

۲۴- بومسلمیه: از پیروان راوندیه بودند که اعتقاد باین داشتند که ابومسلم بر دست منصور خلیفه عباسی کشته نشده بلکه همچون کبوتر سپیدی پیروز درآمده است، و دوباره آشکار خواهد شد این عده با کمک یکی از رؤسای نسابور که به سنباد گبر مشهور بود از نیشابور برخاستند و مدتها با سپاهیان بنی‌عباس جنگیدند و حتی مدت ۷ سال در قسمت‌هایی از ایران حکم راندند تا بالاخره بردست منصور جهور عجلی شکست خوردند. اما پس از آن نیز این آرزو که سرداری چون ابومسلم ظاهر شود و ایران را رهائی بخشد در دل ایرانیان بود.

سنباد ادعا می‌کرد که ابومسلم و مزدک و مهدی در قلعه‌ای استوار از مس ساخته شده منتظر خروج‌اند و بنابراین کلیه مزدکیان و زردشتیان کوهستان و ری و عراق و نسابور او را یاری می‌دادند و جهور بکمک لشکر خوزستان و پارس! به‌ری رفت و روز سوم جنگ قضارا سنباد کشته شد و شکست بر سپاه او افتاد. ۲

۱- نام یکی دیگر از فرزندان حضرت علی است که در زهد و ورع بیمانند بوده است و تا پایان عمر جز بعبادت در جوار خانه کعبه نگذراند

۲- کسانی که چنین ادعائی می‌کردند مورد استنادشان آیه «فَنخفنا فیه من روحنا» بوده است که به‌نص صریح قرآن روح بشری را متفرع از روح خدا می‌دانند. معنی آیه چنین است، پس در او (مجسمه آدم) از روح خود دمیدیم

۳- سیرالملوک نظام‌الملک ص ۲۶۱

۲۵- بیانیه: از فرق غلاة می‌باشند پیرو بیان بن سمعان تمیمی نهدی که ادعای نبوت کرده معتقد به تناسخ و رجعت بوده در ابتدا خود را جانشین، ابوهاشم عبدالله بن محمد الحنفیه (نوه علی بن ابیطالب) می‌دانستند بعدها، از راه غلو امیرالمومنین را جزوی از خدا معرفی کرده‌اند.

۲۶- تعلیمیه: نام دیگری است که در خراسان به اسمعیلیه می‌دادند، و ایشان معتقد بودند که آنچه بوسیله عقل دریافته می‌شود حجت نیست بلکه باید حقایق را از امامی معصوم، تعلیم کرد.

مقایسه اندیشه اینان با گروه بعدی جالب توجه است!

۲۷- تمیمییه: پیروان زرارة بن ایمن بودند که بهحین مناسبت زراریه نیز خوانده می‌شوند.

ایشان که از فرقه امامیه واقفه بودند اعتقاد داشتند که دانش و شنوایی و بینائی برای خداوند حادث است، یعنی از ابتدا، دانش و شنوایی... نداشته است.

۲۸- تومنییه: پیروان ابی‌معاذ تومنی‌اند که معتقدند که ایمان آنستکه شخص کافر نبوده باشد.

هر که نماز و روزه را ترك کند و ترك آنرا حلال بداند کافر است. اما اگر برنیت قضا ترك کند کافر نیست. گناه کبیره یا صغیره‌ای که به اجماع مسلمانان کفر نباشد، مرتکب آنرا فاسق نگویند لیکن گویند فسق کرد.

خصلت‌هایی که دال بر ایمان است تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار است به آنچه که رسول آورده.

ابن راوندی معروف نیز از این فرقه بوده است که گفته: «ایمان تصدیق قلب و زبان است».

۲۹- ثعالبه: از پیروان ثعلبه بن عامر بودند. عقیده ایشان در مورد کودکان این بود که بر آنان حکمی از محبت و عداوت و غیره نیست، بایستی صبر کرد تا بالغ شوند، آنگاه بایشان اسلام عرضه کرد، اگر اسلام آوردند مقصود حاصل است و گرنه کافرند.

۳۰- ثوبانییه: که معتقد بودند بآنکه ایمان عبارت از معرفت به خدا و رسول است و هرچه که موافق عقل نمی‌باشد، از ایمان نیست و ایمان تمام در عمل است.

اینان از فرق مرجئه‌اند پیرو ابو ثوبان مرجئی. از جمله عقاید آنان در مورد روز جزا اینستکه اگر خداوند کسی را بخاطر گناهی بخشید، باید

همه کسانی که آن گناه را مرتکب شده‌اند بخشیده شوند!

۳۱- جارودیه: از فرق زیدیه‌اند که معتقد باین بودند که حضرت رسول، علی بن ابیطالب را به امامت وصف کرده و نباید منکر امامت ابوبکر به اسم بود.

اینان پس از زید بن علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام می‌دانستند و میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد.

۳۲- جعفریه: شیعیان امامی اثنی‌عشری که در فروع دین تابع امام جعفر صادق‌اند.

۳۳- جعفریه دیگر: کسانی که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از متکلمین شیعه بوده.

بنابراین اینان امامت را به جعفر صادق ختم می‌دانند.

۳۴- جعفریه دیگر: معتقدین به جعفر برادر امام حسن عسگری که وجود امام دوازدهم را کذب دانسته و بر سر تقسیم میراث امام حسن عسگری با ضیقل، یا نرخس همسر امام که با اعتقاد شیعیان اثنی‌عشری مادر امام دوازدهم است، جنگ داشت.

بنابراین شیعیان اثنی‌عشری او را جعفر کذاب می‌نامند.

۳۵- جناحیه: از فرق غلاة اصحاب یکی از نوادگان امام جعفر صادق بنام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر صادق بودند که اعتقاد داشتند، علم در قلب عبدالله همچون علف در صحرا می‌روید. اینان خوردن شراب و گوشت مردار را حلال می‌دانستند و مهدی قائم را همان عبدالله، بشمار می‌آوردند.

۳۶- جوالیقیه: از فرق مشبه‌اند و از اصحاب هشام بن سالم جوالیقی اینان عقیده‌ای بس شگفت درباره خدا و آفرینش و علم او داشتند. هشام گوید: خداوند آگاه و عالم بنفس خویش بود، و آگاهی او نسبت بموجودات پس از خلق آنان صورت گرفت. علمی که نه حادث است و نه قدیم، زیرا علم صفت است.

۳۷- حارثیه: که از کیسانیه و غلاة بشمار می‌آیند، امامت را پس از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه (نواده علی بن ابیطالب) مخصوص عبدالله بن معاویه، نوه امام جعفر صادق می‌دانستند.

اعتقاد اینان بر این بود که هر کس امام را شناخت، هر چه بخواهد

می‌تواند انجام دهد. (رجوع کنید به کیسانیه و مختاریه).
 ۳۸- حریبه: از کیسانیه‌اند و معتقد بودند که روح ابوهاشم (نواده علی بن ابیطالب) در عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی حلول کرده، اما پس از چندی تصدیق کردند که ادعای او کذب است و پیروی عبدالله بن معاویه (نوه جعفر صادق) را پذیرفتند.
 ۳۹- حسینیّه: از زیدیه بودند که ترتیب امامت در نزد ایشان چنین بود.

۱- علی بن ابیطالب

۲- حسین بن علی

۳- زید بن علی بن حسین

۴- یحیی بن زید

۵- علی بن زید

۶- محمد بن عبدالله بن حسن

و پس از اینان هرکس از آل رسول که مردمان را بطاعت خدا بخواند امام است.

۴۰- حلاجیه: از فرق امامیه معتقد به حسین بن منصور حلاج بیضائی معروف که درباره او کتابها نوشته شده برخی او را کافر دانسته برخی از برترین مردمان جهان می‌شمارندش.

بحث در مورد او به این چند سطر نمی‌تواند خلاصه شود و خوانندگان را بخواندن کتابهایی که در مورد او نوشته شده اشاره می‌کنم. عطار نیشابور، نجم رازی شیخ اشراق سهروردی درباره او بسیار نوشته‌اند.

۴۱- حلولیه: برخی از فرق امامیه که معتقد به حلول روح خداوند در آدم‌اند بعضی از آنان این حلول را به‌ائمه منحصر می‌دانستند و برخی حلول را عام می‌دانستند و چنانچه گفته شد استناد اینان به آیه «فنفخنا فيه من روحنا» یا «و نفخت فيه من روحي» بود بیانیه، جناحیه منصوریه، حلاجیه، خطاییه، عزاقریه از پیروان این عقیده بودند.

۴۲- خرمیه: یا خرم دینان که بنام بابکیه، یا محمره و سرخ جامگان نیز خوانده می‌شدند.

اینان پیرو بابك خرم‌دین بودند که مستقر او آذربایجان بود، اما طرفدارانش در اطراف پراکنده بودند و برخی از عقاید اینان در بیشتر فرق شیعه رسوخ پیدا کرده بود. و خود چنانکه معلوم است متأثر از آئین مزدك بامدادان و کیش زردشتی بوده‌اند.

۴۳- خشبیه: از فرق زیدیه بودند، خشب بعبری بمعنی چوب است و چون اینان در قیام مختار ثقفی بخونخواهی حسین بن علی با چوب قیام کرده بودند باین نام خوانده شده اند.

۴۴- خطاییه: از غلاة اند و از فروع اسمعیلیه از پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی که اعتقاد به نبوت او داشتند و نیز می گفتند که پیامبران پس از رسیدن به پیامبری به خدائی می رسند. اینان حضرت صادق را نیز خدا می دانستند، ابوالخطاب به دست خلیفه عرب کشته شد.

۴۵- خلفیه: از فرق شیعه که نماز را جز پشت سر امام جایز نمی دانستند که آنانرا نباید با خلفیه پیروان خلف بن عبدالصمد یکی دانست. گروهی می گویند که اینان در غیبت امام، نماز جماعت را جایز نمی دانستند اما از نام آنان معنی نخستین متصور می گردد.

۴۶- خوارج: گروههای کثیری بودند که ابتدا از قبول حکمیت علی بن ابیطالب در جنگ صفین روی گردان شدند، و چون جنگ زیاد شد و اختلافات بین مسلمانان اوج گرفت علت همه اختلافات را وجود سه شخص علی ابن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص دانستند. بنابراین سه تن مأمور کشتن این سه شخص در يك روز معین گردیدند که فقط یکی ز آنان موفق بکشتن علی بن ابیطالب گشت.

خوارج بعدها به گروههای کثیر تقسیم شدند که برخی از آنان در حکم سازمانهای سیاسی بودند. حتی برخی عیاران در جمع خوارج داخل شدند، و یکی از بزرگترین آنان عیار بزرگ ایرانی شیب خارجی بود که مدتها حکومت امویان و بویژه حجاج بن یوسف حاکم خونخوار آنان را بلرزه درآورده بود، برخی نیز با پیروان ادیان دیگر همکاری می کردند. که در عقاید سیاسی با آنان اشتراك داشتند.

اگرچه ابتدای کار خوارج بر اصل عرب بودن و آزاد بودن شروع شد اما با تداخل عقاید سیاسی دیگر اصل اسلام و عدالت در آن دخیل گردید، البته گروههایی از آنان بنا به آیه «لاحکم الا الله» بمعنی دستوری نیست مگر از سوی خدا، خلافت را جایز نمی دانستند اما برخی از گروهها که براهنمائی و هدایت یکی از خوارج برمیخواستند، همورا خلیفه و امیر المؤمنین خویش قبول می کردند.

بالاخره برخی از عقاید خوارج در عقاید فرقه های دیگر داخل گردید و خوارج نیز همچون بیشتر فرقه ها از بین رفتند. از فرقه های مهم خوارج ازارقه، نجدیه (نجدات عادریه)، بیهسیه،

اباضیه، حروریه، شبیبیه، صفریه را می‌توان نام برد.

۴۷- ذکیریه: از فرقه زیدیه پیروان ذکیر بن صفوان.

۴۸- ذمامیه: عده‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت می‌کردند در اینکه بجای آوردن وحی به حضرت علی، آنرا بر حضرت محمد نازل کرده‌اند.

۴۹- ذمیه: غلاة شیعه یعنی بالاترین غلو کنندگان بودند بدین معنی که معتقد بودند که علی ابن ابیطالب، خداوند است، و مذمت آنان متوجه محمد ص بود که چرا با آنکه از جانب علی ابن ابیطالب برسالت آمده، رسالت را بخود ختم کرده.

۵۰- رافضه: رفض بمعنی شکستن است و چون عده‌ای از پیروان زید بن علی بن حسین، پیروی او را ترك کردند، بایشان رافضه لقب دادند و اهل تسنن به جمیع فرق شیعه این لقب را می‌دهند زیرا که امامت خلفای سه‌گانه را ترك کرده‌اند.

۵۱- راوندیه: نام دیگر شیعه آل عباس است که امامت را پس از رسول، ارث آل عباس عم محمد ص می‌دانستند و ایشان پیروان عبدالله راوندی اند.

از راوندیه جمعی نیز از راه غلو، به منصور خلیفه نسبت خدائی دادند.

۵۲- رجعیه: گروهی از غلاة شیعه‌اند که اعتقاد بدین دارند که علی بن ابیطالب باز خواهد گشت و انتقام خودش را از دشمنان خواهد گرفت.

۵۳- رزامیه: پیروان شخصی بنام رزام از شیعیان کیسانیه که معتقد بود پس از کشته شدن ابومسلم ولایت در فرزندان او باقی می‌ماند.

۵۴- زیدیه: شیعیانی که پس از امام چهارم، بجای امام محمد باقر فرزند دیگر او زید بن علی را امام می‌دانستند و چون او شاگرد و اصل بن‌عطاء معتزلی بود آنان را معتزله می‌خوانند. در مورد معتزله و عقاید ایشان به معتزله در همین بخش مراجعه کنید.

۵۵- سابه: کسانی بودند که حتی در عصر علی بن ابیطالب نیز ابوبکر و عمر را بدگوئی می‌کردند، و ابوالسوداء از این فرقه بود.

۵۶- سبائیه: پیروان عبدالله سبا که بیش از هر کس به خلفاء سه‌گانه

۱- تلبیس ابلیس ص ۴- خاندان نوبختی ص ۲۵۵- ضمیمه ملل و نحل ترجمه

جلالی نائینی ص ۱۸

لعنت می کردند و برای علی مقام خدائی قائل بودند. و هم اینان به رجعت علی بن ابیطالب قائل بودند. و از راه غلو می گفتند که رعد صدای علی و برق درخشش تازیانه او است. رجوع کنید به غمامیه.

۵۷- سبئیه: نام دیگر اسمعیلیه بود که در باب شمار امامان به دور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بود، بعلاوه تدبیر این جهان را نیز با ستارگان هفتگانه زحل مشتری زهره، خورشید، عطارد، و ماه می دانستند.

همین اعتقاد به عدد هفت از اعتقادات مذهب میترائی ایران قدیم (آریا) است و تدبیر امور جهان بوسیله ستارگان نیز از اعتقاد صابئین است که به روزگاران پیش حتی پیش تر از مهرپرستی موکول می شود، و همواره در اعتقادات مذهبی ایرانیان برجای ماند.

۵۸- سرخابیه: همان خشبیه اند.

۵۹- سکاکیه: پیروان ابوجعفر محمد بن خلیل سکاکی اند که او از شاگردان هشام بن الحکم بود. او دارای تالیفاتی بود که از آن جمله در «کتاب التوحید» خود به تشبیه قائل شده و بهمین جهت کسانی، کتاب رد بر او نوشته اند.

۶۰- سلمانیه: که معتقد به خدائی سلمان فارسی بودند و حتی واژه مسلمان را مأخوذ از سلمان می دانستند، در حالیکه در فارسی الف و نون آخر اسم علامت انتساب است مثل اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک، یا «گیلان» یعنی محل منسوب به نژاد گیل، بنابراین سلمان بمعنی پسر سلم است، و سلم همانست که بر طبق قانون تطور لغات به «روم» تبدیل شده.

۶۱- سلیمانیه: پیروان سلیمان جریر از زیدیه معتقد بودند باینکه امامت با شورای دو نفر حاصل می شود. بنابراین امامت ابوبکر و عمر راضی بودند اگرچه می گفتند اصلح را که علی باشد انتخاب نکرده اند.

۶۲- شمطیه: معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق، بجای امام موسی کاظم بودند.

۱- عین جمله از کتاب ابن جوزی:

السبئیه لقبوا بذلك لأمیرین أحد هما اعتقادهم ان دور الامامه، سبئیه سبئیه، علی مابینا، وان الانتها والی السابع هو آخر الادوار وهو المراد بالقیامه وان تعاقب هذه الادوار لا آخر له والثانی، لقولهم ان تدبیر العالم السفلی منوط بالکواکب السبئیه زحل، ثم مشتری، ثم المريخ، ثم الزهره، ثم الشمس، ثم عطارد، ثم قمر.

۶۳- سنبادیه: نام دیگر بومسلمیه، پیروان سنباد که او را سنباد گبر می خواندند او که از یاران ابومسلم بود پس از کشته شدن ابومسلم از نیشابور خروج کرد و عده زیادی از زردشتیان، خرمدینان، مزدکیان، شیعیان علی پیر و او گردیدند، وی چنانکه گفته شد پس از هفت سال بدست جهور عجلی کشته شد، اما اعتقاد او باینکه ابومسلم زنده است و برخواهد گشت بین پیروان او باقی ماند.

این عده اعتقاد به تناسخ روح داشتند و از غلاه شیعه بشمار رفته اند در حالیکه شخص سنباد زردشتی بوده است نمی توان قبول کرد که پیروانش شیعه بوده باشند.

۶۴- شاعیه: از غلاة.

۶۵- شاکیه: از غلاه شیعه که به تشبیه اعتقاد داشتند.

۶- شریعیه: از غلاه شیعه پیروان ابومحمد حسن شریعی بودند که خود از پیروان امامان دهم و یازدهم بود و نخستین کسی بود که ادعای باییت کرد و به الحاد و کفر منسوب شد. (در این مورد، و بویژه در مورد امام دوازدهم کتاب خاندان نوبختی را بخوانید).

۶۷- شریکیه: از غلاة شیعه که علی ابن ابیطالب را در رسالت شریک محمد ص می دانستند.

۶۸- شلمغانیه: از غلاة پیروان ابوجعفر محمد بن علی ابوالغزاقر شلمغانی است وی که ابتدا از یاران حسین بن روح (سومین نایب امام دوازدهم از زمان غیبت صغری) بود و کتابهای مرجع شیعیان امامیه بود، شاید بنا به حسادت و شاید بدبعلتی دیگر خود بتاسیس مذهب جدیدی همت گماشت که شلمغانیه، یا عزاقریه خوانده می شود. مرحوم عباس اقبال می گوید:

«حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابوجعفر عمری نشست، پس از اجرای آداب رسمی این کار، با جماعتی از وجوه شیعه، بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بودا بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه، رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح، بدست شلمغانی صادر می شد و مردم در رفع حوائج و حل مهمات خود با او

۱- از ترس عاملان خلیفه به تهمت های گوناگون از جمله کلاهدرداری و اخاذی بنام امام دوازدهم

مراجعه می‌کردند... چنین تصور می‌رود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متنفذین شیعه را بطرف خود خوانده و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمداد کردن خود بجای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوی نبوت و الوهیت نیز کرده است...»

از جمله عجایب هم یکی آنستکه این شخص که خود از شیعیان و پیروان امام یازدهم و دوازدهم بوده است، کارش بجائی رسد که احکام شرایع قبلی را رد کند^۲ از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشته هلاک ایشان را واجب شمرد^۳!

۶۹- شیطانیه: یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان بودند که چون در طاق محامل نشسته سخن می‌گفت پیروانش او را مؤمن الطاق و دشمنانش شیطان الطاق لقب دادند، بنابراین پیروان او بزعمی نعمانیه و به زعمی شیطانیه نامیده می‌شوند.

نعمان الطاق در زمان ابوحنیفه بود و مباحثاتی با او داشت که به یکی از آنان در بخش متعه زنان اشاره کرده‌ام - رجوع کنید به نعمانیه. ۷۰- شیطانیه دیگر: اینان عقیده داشتند که خداوند شیطان را نیافرید، و اگر چنین گوئیم، پس عقیده داریم که خدا راضی به گناه و معصیت بوده است.^۵

۷۱- شیعه: عموم پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او، پس از آنکه مذهب راوندیه یعنی شیعه آل عباس رواج یافت آنانرا شیعه علوی نیز می‌گفتند این فرقه‌ها شامل شیعه زیدیه، اسمعیلیه... و همه دسته‌هایی که پیروی آل علی را داشتند می‌شد. در مقدمه همین بخش راجع به بروز تشیع در مصر اشاره کردم، و ایرانیان بنا بعلائق اجتماعی و تژادی دنباله آنرا گرفتند.

۷۲- شیعه عباسیه: همان راوندیه هستند.

۱- کتاب التنبیه طوسی ص ۱۹۶

۲- کتاب خاندان نوبختی ص ۲۲۲

۳- آثار الباقیه ص ۲۱۴

۴- خاندان نوبختی ص ۲۲۸

۵- هفتاد و سه ملت صفحه ۳۴

۷۳- صائديه: که معتقد بودند محمد بن الحنفیه مهدی منتظر است.
 ۷۴- صباحیه: از اسمعیلیه پیروان حسن صباح اند که سازمان دینی سیاسی بزرگی در ایران تشکیل داده بود و امرا و پادشاهان نواحی از ترس او خواب در چشم نداشتند و شرح احوال او در این مختصر نمی گنجد.
 ۷۵- طیاریه: از غلاة منصوب به جعفر طیار^۲
 ۷۶- عجلیه: از فرق زیدیه، پیروان هارون بنی سعید عجلی بودند که عقایدشان به ابتزیه شباهت داشت یعنی امامت ابوبکر و عمر را روا می دانستند.
 ۷۷- علویه: عموم غلاتی که به علی بن ابیطالب مقام خدائی می داده اند یا رسالت را از آن حضرت می شناختند همه در تحت نام علویه گرد می آیند.^۳
 ۷۸- علیاویه: یا علائیه که از غلاة اند، پیروان علیاء بن ذراع دوسی یا اسدی و امیرالمومنین علی را خدا می دانستند، حضرت رسول را پیامبر او بشمار می آوردند باغلاة دیگر مثل مخمسه و محمدیه در پاره ای از عقاید اشتراک داشتند.
 بسار شعیری از معاصران حضرت صادق بسیار در این امر پافشاری می کرد و خود را بنده علی و رسول او میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطاییه در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت، و می گفت که معنی فاطمه و حسن و حسین تلبیس^۴ است و غرض حقیقی در این اسامی علی است.
 علیاویه در تناسخ و اباحت و تعطیل با مخمسه تفاوتی نداشتند ولی نبوت محمد بن عبدالله و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکه محمدیه می گفتند قبول نمی کردند. زیرا که محمد را بنده علی می دانستند. محمدیه می گفتند چون بسار شعیری رسالت سلمان و خدائی محمد را منکر گردید بصورت مرغی که علیا نام داشت مسخ شد و این فرقه

۱- محمد بن الحنفیه برادر دیگر امام حسن که مجاور کعبه بود و امام حسین را از رفتن به کوفه و ادعای خلافت نهی کرد کلیه مورخان از او به بزرگی و نیکنامی یاد کرده اند، و تا پایان عمر در جنگ و سیاست شرکت نکرد.

۲- رجوع کنید مفاتیح العلوم ص ۲۲

۳- مروج الذهب جلد دوم ۱۴۴

۴- تلبیس در لغت بمعنی پوشاندن و لباس پوشاندن است

بهمین سبب علیائیه نامیده می‌شوند.

۷۹- عماریه: از فرق فطحیه اصحاب عمار بن موسی سباطی بودند.

۸۰- عملیه: از فرق مشبهه که راجع به آن سخن گفته می‌شود.

۸۱- عمیریه: از غلاة و از فروع خطاییه بودند پیروان عمیر بن

بیان عجلی که عقایدشان نزدیک به فرقه بزغیه بوده‌اند اما به مرگ اعتقاد نداشتند و همچون فرقه یعمریه حضرت جعفر صادق را خدا می‌دانستند.

۸۲- عینیه: از غلاة شیعه که محمد بن عیداله و علی ع را خدا

می‌دانستند و علی بن ابی طالب را در خدائی مقدم بر محمد می‌دانستند بر خلاف فرقه میمیه که محمد را مقدم می‌شمردند.

۸۳- غالیه: نام عمومی فرق غلاة یا غلوکنندگان در مورد محمد بن

عبداله یا علی ابن ابیطالب است منتهی برخی از این فرق در غلو متوجه

مقام علی (ع) هستند و برخی بسوی سایر ائمه و بعضی بسوی محمد بن

عبداله و بنا به این اعتقاد غلویه یا محمدیه نیز نام می‌گرفتند.^۲

۸۴- غرابیه: از غلاة که عقیده داشتند شباهت علی ابن ابیطالب

به محمد بن عبداله از غراب به غراب (کلاغ‌ها بهم شباهت زیاد دارند

بطوریکه تشخیص دو کلاغ از یکدیگر ممکن نیست) بیشتر است بنابراین

جبریل به اشتباه وحی و فرمان رسالت را به محمد رسانید؟ بنابراین این

فرقه اختلاف کوچکی با نامامیه دارند که جبرئیل را مذمت می‌کنند.

۸۵- غمامیه: از غلاة بودند که می‌گفتند خدا در هر بهار بشکل

ابر (غمام) بزمین فرود می‌آید و جهان را دور می‌زند.

اینان احتمالاً از فروع سبائیه بوده‌اند چه ایشان علی بن ابی طالب

را خدا و در ابر مقیم میدانستند و میگفتند که رعد، صدای او برق تازیانه

اوست و هر وقت بیاد علی می‌افتادند به ابر صلوات می‌فرستادند.

اعتقاد به خدا در ابر به اندیشه‌های دوران آریائی پیش از مهاجرت

می‌رسد، و در افسانه‌های آریائی ایرانیان اروپائیان و هندیان برجای

مانده، و یکی از آنان نبرد «اینتره» سوار بر ابرهای باران زای سفید

است، با ابرهای سیاه باران‌دزد که بر اثر حمله او نیزه برق می‌درخشد.

قدمت این افسانه به بیش از پنجهزار سال پیش می‌رسد و در هر کشوری

۱- خاندان نوبختی صفحه ۲۵۹ و رجال کثی صفحه ۱۳۱

مروج الذهب ۲ ص ۱۴۴

۲- تلبیس ابلیس ۱۵۳ مفاتیح العلوم ۲۲ و خاندان نوبختی ۲۶۵

۳- مفاتیح العلوم ص ۲۲ بنقل از ضمیمه ملل و نحل

رنگی جدید بخود گرفت و البته همانطور که همه عقاید باستان در لباس ادیان جدید پا برجای می‌ماند این اندیشه هم در یکی از فرق اسلامی بدینصورت باقیماندا.

۸۶- فاطمیه: از فروع فرقه بومسلمیه‌اند که پس از مرگ ابومسلم دختر او فاطمه را امام دانستند.

۸۷- فطحیه: یا افطحیه، معتقدین بامامت عبدالله بن جعفر صادق، ملقب به افطح‌الراس، یا افطح‌الرجلین.

۸۸- فطحیه خالص: فرقه‌ای از فطحیه که امامت دوبرادر را در صورتیکه برادر بزرگتر فرزند مذکر نداشته باشد روا می‌دانستند و بهمین سبب پس از امام یازدهم جعفر بن علی برادر او را امام می‌پنداشتند.

۱- در افسانه‌های ودائی اندر (اینتره) پادشاه ایزدان جو (فضا) شناخته شده که بوسیله صاعقه که اسلحه او است ضد دیوهای تاریکی و خشک‌سالی می‌جنگد صفحه ۵۱۹ اوپانیشاد

بندهای سوم و پنجم از ماندالای اول ریگ ودا درمورد او چنین می‌گوید:

۳- به‌یاری توای اندرای صاعقه اسلحه، ما نیزه را برمی‌افزایم

۵- اندرا قادر است، اندرا برتر است. عظمت او را است، رعدا آسا است.

صفحه ۲۳۴ گزیده سرودهای ریگ ودا ترجمه جلالی نائینی

و نیز بند سوم از سرود ۴۸ ماندالای دهم از زبان اندرا چنین می‌خوانیم:

بخاطر من است که تو شتر صاعقه آهنین را ساخت، خدایان درمن نیرو میدهند،

نگاه من مانند «آفتاب» غیر قابل تحمل است

گزیده سرودهای ریگ ودا

برای آگاهی بیشتر درباره اینتره (اندر) به‌مزدیسنا وادب پارسی نوشته روانشاد

محمد معین صفحات ۴۵-۴۶-۴۷ و نیز مقدمه پرفسور تاراچند براوپانیشاد صفحه

۲۸۴ نگاه کنید

در افسانه‌های ایرانی، اینتره‌ها یا اندر که نماینده قوای مخرب طبیعت است

بصورت دیو درمی‌آید و تیشتر فرشته باران جای او را می‌گیرد. که درجنگ با دیو

خشکسالی از آذر کمک می‌گیرد و او آتش واز یشته (برق) را در گرزتیشتر که همان

رعد است می‌گذارد و تیشتر یعنی باران بر خشکی پیروز می‌شود. این افسانه‌های

دلپذیر بر اشعار خراسانی نیز بسیار تاثیر گذاشته. مثلاً این شعر فرالای شاعر بزرگ

دوران روکی:

ابر چون ترکی آشفته که تیراندازد برق تیر است مراورا مگرو رخس، کمان

رخس بمعنی رنگین کمان است.

تمام این پانویس مفصل را از آن آوردم که بر جوانان بیداردل روشن گردد

که کمتر عقیده‌ای در زمان حاضر پیدا می‌شود که از ریشه‌های چندین هزارساله درخت

تنومند فرهنگ بشری برخوردار نباشد.

۸۹- قاسمیه: از فرق زبیدیه پیروان قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الراسی متوفی بسال ۱۲۶۳ از ائمه زبیدیه یمن بود و کتاب‌هایی بررد رافضه، و رد کتابی منسوب به ابن مقفع نوشته بود

۹۰- قرامطه: از فرق اسمعیلیه و از غلاة شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قائل به امامت محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق وزنده بودن وی بودند، و منتظر بودند که قیام کند.

اینان معتقد بودند که پس از واقعه غدیر خم نبوت از حضرت محمد سلب و به علی بن ابیطالب رسید بعدها این لقب عام اسمعیلیان و شیعیان گردید و اکثراً به آنان لقب قرمطی می‌دادند.

۹۱- قطعیه: فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل گروه واقفه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند، و اثنی عشریه یکی از فرق این گروهند.

۹۲- قولیه: از القاب غلاة آذربایجان

۹۳- کاملیه: اصحاب ابی کامل که مردم را در ترك اقتداء بر حضرت علی و آن حضرت را در ترك طلب و حق خویش کافر می‌دانستند

۹۴- گریه: از فرق کیسانیه اصحاب ابوکرب صریر، معتقد بودند که محمد بن الحنفیه برادر امام حسین در کوه‌های رضوی زنده است و اینان منتظر خروج او بودند.

۹۵- کسفیه: نام دیگر فرقه منصوریه که از غلاة و پیرو ابومنصور عجلی بودند که از مردمان کوفه بود و خویش را وصی امام پنجم شیعه میدانست و ائمه قبل از خود را پیامبر می‌شمرد. و خود نیز ادعای پیامبری کرد

این فرقه همان است که گفته شد عقیده دارند منصور به آسمان رفته و خدا دست خویش را به سراو کشیده! و در فصل غلاة شیعه راجع به آنان سخن گفته‌ام.

باز گفته است که نخستین آفریده خدا، عیسی است و پس از آن علی بن ابیطالب. بهشت مکان نیست بلکه شخصی است که مردمان بدوستی با او مأمورند و دوزخ نیز شخصی است که به دشمنی با او مأموریم.

و خداوند بزبان فارسی با او سخن گفته است و چون او را بنا بر آیه ۴۵ از سوره طور که در همان بخش آوردم، قطعه‌ای (کسف) از آسمان می‌دانستند نام این فرقه کسفیه نیز گفته می‌شود

۱- مرگ این شخص سه سال پس از فضل بن شادان بوده است

۹۶- کیالیه: از فرقه‌های شیعه پیروان احمد بن کمال که مدعی رسالت و قائمی بوده است و رساله‌ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از آن مقاله تصنیفاتی تا زمان شهرستانی در دست مردمان بوده است^۱

۹۷- کیسانیه: نام عموم فرقه‌هایی که قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر علی بن ابی طالب بودند. و چنانکه پیش از این بیان کردم او خود ادعای خلافت و امامت نداشت در اینکه چرا این فرقه‌ها به کیسانیه نامزد شده‌اند روایات مختلف است. گروهی می‌گویند لقب محمد بن الحنفیه کیسان بوده. برخی می‌گویند کیسان لقب مختار بن ابی عبیده ثقفی بوده^۲ و باین جهت که صاحب شرطه (رئیس پلیس) او ابو عمره کیسان نام داشته باو نیز کیسان می‌گفته‌اند! و برخی دیگر غلام امیر المومنین علی و محمد بن الحنفیه را کیسان می‌دانسته‌اند

۹۸- کیسانیه خلص: همان فرقه مختاریه

۹۹- کوریه: از نام‌هایی که به غلاة اصفهان می‌داده‌اند

۱۰۰- کورکبه: از فرقه‌های خرمیه و بومسلمیه.

عباس اقبال حدس می‌زند که این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشده با «برکوکبه» یکی باشد.

۱۰۱- لاعنیه: از فرقه‌های غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه

و ابوموسی اشعری و عائشه را لعن می‌کردند^۳

۱۰۲- مبارکبه: از فرقه‌های اسمعیلیه که معتقد به امامت محمد بن

اسمعیل بن جعفر بن صادق بودند و پس از او امامت را از فرزندانش می‌دانستند.

داعی این فرقه مبارک غلام اسمعیل بود

۱۰۳- مبیضه: یا سپیدجامگان یا مقنعه از فروع فرقه‌های بسملیه

۱- شهرستانی ۱۳۸-۱۴۳

۲- او همان مختار است که مدتها سعی داشت. بنام انتقام خون حسین از محمد بن الحنفیه فتوای قتل عام بگیرد. تا با آن فتوی بتواند خویش را بقدرت رساند و محمد بن الحنفیه از دادن چنین فتوایی خودداری میکرد. رجوع کنید بتاریخ طبری بخش قیام مختار

۳- ضمیمه ملل و نحل صفحه ۳۴. تلبیس ابلیس صفحه ۲۴ خاندان نوبختی ۲۶۲ عقیده این فرقه را با نظریات جاری جامعه شیعه امروز ایران مقایسه کنید، تا تداخل آراء را در طی مرور زمان بسنجید

و بومسلمیه پیروان هاشم بن حکیم مروزی ملقب به المقتع بوده‌اند، که چون آنان برخلاف جامه عباسیان که سیاه رنگ بود جامه سپید می‌پوشیدند، در بخارا به سپید جامگان مشهور بودند

المقتع همانست که ماه معروف نخشب را به آسمان می‌فرستاد گروهی اینان را از فروع مشبهه شیعه می‌دانند، و با آنکه در مورد او مطالب بسیاری نوشته شده من تصور می‌کنم که بیشتر این مطالب همراه با یکسونگری و تعصب است و می‌بایستی که در باره او پژوهش بیشتر شود. جوانان را بخواندن کتاب ماه نخشب نوشته سعید تقیسی ترغیب می‌کنم

۱۰۴- متربصه: گروهی از شیعه که متربص (منتظر) مهدی بودند و در هر زمان یکنفر را مهدی می‌دانستند و همینکه او می‌مرد شخص دیگری را مهدی می‌پنداشتند

۱۰۵- مجسمه: عموم گروه‌هایی که در توحید معتقد به تجسیم بوده‌اند و اینان نیز همچون مشبهه به آیاتی از قرآن استناد می‌کردند. گروهی از شیعه نیز باین عقیده منسوب بوده‌اند.

۱۰۶- محدثه: فرقه‌ای از مرجئه و اصحاب حدیث که برای پیشرفت کار دین خود بامامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شدند که پس از رحلت امام رضا به عقیده خود برگشتند.

۱۰۷- محمدیه: طرفداران امامت محمد بن علی الهادی

۱۰۸- محمدیه: گروهی از غلاة که حضرت محمد را خدا می‌دانستند

۱۰۹- محمدیه: از غلاة شیعه منتظر بازگشت محمد بن عبدالله حسن

بن امام حسن بودند. که می‌گفتند امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومنصور وا گذاشته و این مقام پس از ابومنصور به آل علی باز می‌گردد

۱۱۰- محرره: یا سرخ جامگان یا بابکيه یا خرميه که در فصل خرميه توضیح آن داده شد.

۱۱۱- مختاریه: یا کیسانیه خلص که شرح آن گذشت

۱۱۲- مخطئه: فرقه‌ای از غلاة شیعه که می‌گفتند جبرئیل در آوردن

وحی خطا کرده!

۱۱۳- مخمسه: گروهی از غلاة که می‌گفتند پنج تن سلمان فارسی

و مقداد، و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صیمری از سوی خداوند مأمور اداره مصالح جهانند و از این میان به سلمان فارسی مقام رسالت می‌دادند.

۱۱۴- مرثیه: از فرق زیدیه

۱۱۵- مزدکیه: شهرستانی میگوید که از القابی است که مخالفین به برخی از غلاة شیعه و بویژه شیعیان ری می‌داده. اما با مطالعاتیکه اکنون بر روی مزدک و عقاید وی شده معلوم می‌شود که اینان شیعه نبوده‌اند. مگر آنکه مخالفین غلاة و مخالفین شیعه، آنانرا باین صفت موصوف می‌کرده‌اند.

۱۱۶- مرجئه: این گروه درباره گناهکاران مسلمان حکمی نمی‌کردند و کيفر آنان را به روز حساب موکول می‌نمودند. و دلیل آنان این آیه قرآن بوده که: «وآخرن مرجئون لامرالله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم»

نام مرجئه از ارجاء بمعنی تاخیر گرفته شده، و معنی آیه اینست و دیگران به امر خدا به تاخیر می‌افتند شاید (خدا) آنانرا عذاب دهد و شاید آنرا ببخشد. و خدا دانای حکیم است

۱۱۷- مزداریه: پیروان عیسی بن صبیح (ابوموسی) که به لقب مزدار مشهور بود، و در پرهیزگاری و زهد چنان مشهور بود که او را راهب معتزله می‌خواندند، و از اصحاب خویش به چند مسأله جدا گشته است:

۱- در قول به قدر گوید خداوند قدرت بر دروغ و بیدادگری را دارد و التزام به دروغ و ظلم نماید، و ستمگر و دروغگو باشد.

۲- در قول به تولید این گفته را بر سخن استاد خود بشرین معتمر افزوده است که روا باشد فعلی واحد از دو فاعل برسبیل تولید بوقوع پیوند

۳- مردمان توانا باشند که به فصاحت و بلاغت قرآن کلامی را بنویسند، و نیز اضافه می‌کند که قرآن خلق شده و قبلاً موجود نبوده و نیز می‌گوید که خدوند را به چشم نمی‌توان دید. ۲.

۱۱۸- مستئینه: از فرق مشبه‌اند

۱۱۹- مسوده: یعنی سیاه جامگان طرفداران آل عباس

۱۲۰- مشبهه: عموم گروههایی که در توحید به تشبیه قائل بوده‌اند یعنی همچون مجسمه بر اساس آیات بسیاری از قرآن معتقد بوده‌اند که

۱- مروج الذهب ج ۲ صفحه ۱۴۴، در مورد این گروه شرحی نیامده، شاید اینان همان مترفه باشند که در بخش مقایسه افکار و عقاید راجع به آنان سخن گفته شد، و شاید مرجئه

۲- ضمیمه، ملل و نحل (جلالی نائینی) صفحه ۴۶

خداوند دارای دست و چشم و پای... است و شبیه به انسان، و گویا و بینا و شنوا است و شئی است و زنده و قادر...

از شیعه نیز گروههایی چنین اعتقاد داشته‌اند

۱۲۱- معتزله: این نام از ریشه عزلت و گوشه‌گیری آمده و دلیل آن چنین است که بروایت جلالی نائینی از ابومنصور بغدادی، بین واصل بن عطا و استاد و مرشد او، حسن بصری در واسطه بین کفر و ایمان اختلاف پیش آمد و حسن او را از مجلس خود براند پس واصل در کنار ستونی از مسجد عزلت گرفت و برای پیروانی که گردش جمع آمدند سخن می‌گفت او می‌گفت اگر برای مؤمن گناهی پیش آید نمی‌توان او را کافر نامید و نه می‌توان باز مؤمنش خواند بلکه او فاسق است.

اصول عقاید معتزله بر پنج است. توحید، عدل، وعید، منزلت میان منزلتین یعنی همان اصل بین کفر و ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر

معتزله انتخاب امام را بدست امت می‌دانند و عقیده ندارند که خداوند شخصی را برای امامت تعیین کرده باشد، اما با شیعه در این عقیده موافقتند که همواره باید برای امت، امامی باشد و بیگناه نیز باشد. نام دیگر این گروه واصله بود. رجوع کنید به بخش واصله.

۱۲۱- معتزله شیعه: کسانی از شیعه که عقایدی نزدیک به معتزله داشته‌اند^۲

۱۲۲- معبدیه: گروهی از خوارج که نکاح زنی را که نه بر اعتقاد ایشان باشد جایز نمی‌دانستند، دیگر آنکه روا بود که بر بنده زکوة دهند و بستانند. و کسیکه زکوة بر بنده جایز نداند کافر است

۱۲۲- معطله: این نام به فرقی اطلاق می‌گردد که از خداوند نفی اسماء و صفات می‌کنند یعنی معتقدند که خداوند دارای نام، و صفت نیست^۳ بیشتر اهل سنت و جماعت این نام را برای باطنیه بکار می‌برند. تبصره العوام می‌نویسد:

«بدانکه قومی باشند که ایشان را معطله خوانند و اعتقاد ایشان ضد اعتقاد مشبهه باشد که گویند باری تعالی شئی است یا موجود. یا حی یا

۱- ضمیمه ملل و نخل صفحه ۴۸

۲- خاندان نویختی ۲۶۴

۳- فردوسی با برخوردار از عقاید پیشینیان خود، در باره آفریننده می‌گوید:
ز نام و نشان و گمان برتر است فزاینده بر شده گوهر است

قادر عالم یا سمیع یا بصیر و امثال این، در قرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است و غیر مخلوق و این را از ملاحظه گرفته‌اند

۱۲۵- معمریه: پیروان معمر بن عباد سلمی که معتقد بود خداوند چیزی جز از اجسام را نیافرید و اعراض از اختراعات اجسام است یا از طبع آنان، مانند آتش که سوختن را احداث می‌کند و آفتاب که حرارت را بازدید نماید و ماه که تلوین پیدا می‌سازد. یا به‌اختیار همچون حیوان که حرکت و سکون و اجتماع و افتراق از او حادث می‌شود.

این گروه دارای عقاید فلسفی جالبی بوده‌اند و تنها به‌ظواهر اکتفا نکرده‌اند و مطالعه عقاید آنان برجویندگان مفید است.

۱۲۶- معمریه دیگر: از فرق غلاة پیروان معمر بن خیثم و از فروع خطاییه‌اند. معمریه مجرمات را حلال می‌شمرند و به‌نتایج قائل بوده‌اند و به وجوب و اقامه نماز عقیده نداشتند

۱۲۷ مغیره: از فرق غلاة پیروان مغیره بن سعید عجلی که پس از امام زین‌العابدین و اما محمد باقر، مغیره را امام می‌دانستند و منتظر ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن بودند و او را مهدی می‌دانستند. اوسرا انجام ادعای نبوت کرد و بدست خالد بن عبدالله قسری کشته شد.

۱۲۸- مفضلیه: آنانکه علی بن ابی‌طالب را برابوبکر و عمر برتری می‌دادند

۱۲۹- مفضلیه: پیروان مفضل صیرنی که معتقد به‌خدائی امام جعفر صادق بوده‌اند. هنگامیکه امام جعفر صادق از خطاییه دوری جست، این طایفه از خطاییه جدا شدند

۱۳۰- مفضلیه دیگر: پیروان مفضل بن عمر و جمعی از فرق موسویه

۱۳۱- ملاحظه: نام دیگری که از سوی سنت و جماعت به‌اسمعیلیه داده شده بود

۱۳۲- مکرمیه: پیروان مکرم بن عبدالله عجلی از فروغ ثعالبه که گویند کسی که نماز را ترك کند، کافر است، نه از جهت ترك آن بلکه

۱- فردوسی می‌گوید: که یزدان زناچیز آفرید

بدان تا توانائی آمد پدید.

یعنی در آفریده خدا که همان طبیعت باشد، توانائی و انرژی پیدا شد و صورتهای گونه‌گون زندگانی را بوجود آورد، و عقیده معمریه از این عقیده فردوسی که خود متأثر از عقاید ایران باستان است گرفته شده.

از جهت جهل بمعرفت خدا و این صورت در تمام گناهان کبیره نیز پیوسته است زیرا کسی که به یگانگی خدا و علم او آشنائی داشته باشد پنهان و آشکارا از ترس خدا معصیت نکند مگر آنکه غافل شود

۱۳۳- مفوضه: یا مفوضیه از فرق شیعه که امور تکوینیه عالم و مسائل تشریحیه را به حضرت رسول یا یکی از ائمه مفوض می دانستند و در مقابل جبریه انسان را مختار نفس خود می شمردند، و استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده می کردند و جمعی از ایشان می گفتند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را به او وا گذاشت و وا گذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند خلق کرد و پس از خود تدبیر آنرا به علی تفویض کرد و علی مدبر ثالث است

۱۳۵- مقنیه: همان مبیضه یا سپید جامگان اند

۱۳۶- ممتوره: نام دیگر واقفه است و یکی از مخالفان هنگام بحث با آنان گفت که شما مثل کلاب ممتوره (سگهای باران خورده) اید، و از آن پس امامیه واقفه به این نام خوانده شدند.

۱۳۷- منصوریه: همان کسفیه اند پیروان ابومنصور عجلای

۱۳۸- منهاییه: پیروان منهای بن میمون از مشبهه شیعه و از غلاة اند

۱۳۹- موسائیه: یا موسویه طرفداران امامت موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت او هستند.

پس از موت امام موسی کاظم موسویه اختلاف کردند. دسته ای در مرگ امام متوقف شدند (واقفه). دسته دیگر به موت امام قطع و یقین حاصل کردند (قطعیه) دسته دیگر که معتقد بمرگ او نبودند و در انتظار خروج او بسر می بردند (واقفیه)

۱۴۰- مؤلفه: عده ای از پیروان امام رضا که پس از مرگ او دوباره به عقیده واقفه رجوع کردند

۱۴۱- میمیه: از غلاة که علی بن ابی طالب و حضرت رسول هر دو را نبی می دانستند و محمد را در الوهیت مقدم بر علی می شمردند.

۱۴۲- میمونیه: از فرق اسمعیله پیروان عبدالله بن میمون قذاح

۱۴۳- میمونیه دیگر: از خوارج پیروان میمون بن عجارده که میگویند قدر خیر و شر از بندگان است و خلق و ابداع فعل متعلق به بنده

۱- این قسمت از عقیده اینان را با فلسفه اومانیته و اگریستانسیالیسم مقایسه

کنید

است، و خداوند اراده خیر کرده است نه شر و او را در گناه مردمان مشیتی نیست

اینان نکاح دختران دختر و دختران برادر و خواهر را جایز می‌دانستند و سوره یوسف را جزء قرآن نمی‌دانستند و نیز کشتن پادشاه را واجب می‌شمردند

۱۴۴- ناصریه: پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو علوی. شاعر و نویسنده و داعی بزرگ اسمعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر و طبرستان
۱۴۵- نحلیه: پیروان حسن بن علی نحلی که امانت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند

۱۴۶- ناووسیه: پیروان عجلان بن ناوس معتقد به زنده بودن امام جعفر صادق و منتظر بازگشت او. اینان روایتی از جعفر صادق نقل می‌کرده‌اند که: مرگ مرا باور ندارید.

ابوحامد زوزنی حکایت کرده است که ناوسیه معتقد بوده‌اند که اگر چه علی مرده است ولیکن پیش از قیامت زمین شکافته شود و بیرون آید و زمین را بعدل و انصاف آراسته گرداند.

۱۴۷- نجاریه: پیروان حسین بن محمد نجار بیشتر معتزله ری و پیروان آنرا تشکیل می‌دادند.

نجاریه به گروهائی تقسیم شدند همچون برغوثیه و مستوریه و زعفرانیه که در اصول با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند

۱۴۸- نجدات عاصریه: از خوارج پیروان نجده بن عامر حنفی که عده‌ای از ازارقه نیز باو پیوستند و او را امیرالمومنین خطاب کردند اما بعدا بر اثر زیاده‌روی‌های در بین برخی از ایشان اختلاف افتاد. نجده بر طبق آیاتی از قرآن تقیه را جایز می‌شمردند و گروهی دیگر نیز بر اساس بعضی آیات دیگر از قرآن تقیه را رد می‌کردند

۱۴۹- نظامیه: پیروان ابراهیم بن سیار نظام که کلام فلاسفه را با سخنان معتزله مخلوط گردانید از جمله می‌گوید که خیر به قدر (قضا و قدر) است ولی شر از ما است. یا چیزی که مصالح مردمان در دنیا در آن نباشد خداوند برای جاد آن توانا نیست. یا آنکه خداوند قادر نیست عذاب اهل جهنم را کم یا زیاد گرداند.

۱- تقیه یعنی ترس و پرده‌پوشی، و بمعنی اعم یعنی شخص عقاید خویش را از ترس ابراز و مخالفت دیگران نزد خود پوشیده نگاه دارد و شیعیان به پیروی از امام جعفر صادق در عقاید خویش از ترس حکومت زمان تقیه روا می‌داشتند

۱۵۰ — نصیریه: از فروع فرقه سبائیه و اسحاقیه و نمیریه، پیروان نصیر و ابن حزم از غلاة شیعه که میان آنان با اسحاقیه در کیفیت اطلاق نام الهیت بر امامان اختلاف است. بعقیده اینان ظهور روحانی در صورت جسمانی امریست که هیچ خردمند انکار آنرا نتواند کرد

هنگام خیر ظهور روحانی در جسم همچون ظهور جبرئیل است به برخی اشخاص مانند تصور بصورت اعرابی و تمثیل بصورت انسانی، و گاهی ظهور روحانی در صورت جسمانی برای برپائی شر و فساد است چون ظهور شیطان بصورت انسان، و نیز ظهور جن بصورت بشر تا بزبان آدمی سخن گوید:

گویند پس از رسول الله بهترین بشر علی بن ابی طالب و پس از او فرزندان او هستند و حق در صورت ایشان ظهور کرد و دستشان بگرفت، و از اینرو اطلاق خدائی بر امامان جایز است

گویند پیامبر در باره علی گفته است: «اگر نه در حق تو، آنچه در باره عیسی گفتند، گفتندی، من در حق تو مقاتلی پرداختمی...»^۱

۱۵۱ — نصیریه: از غلاة پیروان محمد بن نصر نمیری

۱۵۲ — نورساعیه: از فرق خرمیه و بومسلمیه

۱۵۳ — نعمانیه: اصحاب ابوجعفر محمد بن نعمان که چنانچه گفتم از

سوی مخالفان به شیطان الطاق مشهور بود

ابوجعفر از قدمای متکلمین شیعه بحساب می آید، اما بسیاری از عقاید او برای متکلمین بعدی شیعه خوش آیند نبود. بعقیده او تا اشیاء متکون نگردند علم خداوند بدان محیط نگردد.

یا: تقدیر عندالاراده است، و ارادت فعل خدا است

و نیز: خداوند نوری است بر صورت انسان، اما جسمیت خدا را انکار

کرده

از او کتابهایی در دست بوده و در دو کتاب «افعل لم فعلت» و «افعل

لا تفعل» می گوید که فرقه های اسلامی چهاراند:

قدریه، خوارج، عامه، و شیعه ولی از این چهار، شیعه برستگاری عقبی

اولی هستند.

۱۵۴ — نعیمی: از زبیدیه، پیروان نعیم بن یمان که می گویند پس از

حضرت رسول علی بن ابی طالب افضل مردمان است و کسانی که ترك بیعت

۱ — می بینید که حدیث بدروغ پرداختن هم یکی از کارهای فرق گوناگون

بوده است!

او کرده‌اند ترك افضل کرده‌اند، وخطا کارند لیکن گناهکار نیستند. از عثمان و دشمنان علی دوری می‌جستند و آنانرا کافر می‌دانستند.

۱۵۵- واصلیه: پیروان ابوحنذیفه، واصل بن عطا که بنام معتزله معروفند و از مشهورترین فرق اسلامی... و با عقیده‌ای که در بخش معتزله راجع بدان سخن گفتم و آن مرحله‌ای بین کفر و ایمان است و فسق نامیده می‌شده و با توجه به عقوبتش که در دوزخ تخفیف می‌یابد، از بسیاری از کشتارهایی که توسط ازارقه و نجدیه و دیگر فرق بنام اسلام انجام می‌گرفت جلوگیری کرد. زیرا آنان عقیده داشتند که مرتکب گناه چه کبیره و چه صغیره باید کشته شود.

۱۵۶- صفریه: که فرقه دیگری از خوارج بودند همین عقیده را داشتند مگر آنکه کودکان را بقتل نمی‌رساندند و بدین ترتیب جانی را که خداوند عالم عطا کرده و بقول خود او روح خود اوست که در بدن انسان دمیده شده. بدلائیل سخیف از بین می‌بردند و کشتار انسانها که در ظاهر برای آنان در حکم عبادت و بنام اسلام بوده در واقع انگیزه‌ای بود برای فرونشاندن آتش شهوت و خشم و کینه و آزار و مردم‌کشی آنان. تاکی جهان انسانی از این آتش خشم رهائی یابد!

۱۵۸ واقفه: این نام به هر کسی که برخلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رای اکثریت توقف می‌کرده اطلاق می‌شود و بعموم فرقی از شیعه که در مقابل قطعیه منکر مردن امام موسی کاظم شده و امامت را به آن حضرت ختم و متوقف مانده‌اند اطلاق می‌گردد.

اینان همان گروهند که از سوی مخالفان ممتزوره نامیده می‌شوند.

۱۵۹- وهابیه: از فرق اخیر اسلامی پیروان محمد بن عبدالوهاب (متولد ۱۱۱۵ هجری قمری)

اوپس از تعمق و تحقیق عقیده بر آن پیدا کرد که فرق مختلف اسلامی از اصول دین اسلام منحرف شده‌اند و بایستی مسلمانان به اسلام واقعی بگردند. آنان می‌گفتند انسان فقط باید به خدا امیدوار باشد از روح‌ائمه و پیامبران یاری نخواهد. سوگند را خطا می‌دانستند و از القاب پرطنطه برای امامان خودداری می‌کردند. در مرگ متاثر نمی‌شدند و ایجاد بنا بر

سرقبور را بت پرستی می‌شمردند. و بسیاری از این عقاید
۱۶۵- هاشمیه: از راوندیه عباسیه پیروان ابوهاشم عبدالله بن محمد بن
الحنفیه که پس از او امامت را از آن عباس می‌دانستند.
بعدها نیز در این فرقه اختلافاتی افتاد که هر کدام امامت را بر
شخص مخصوصی موقوف می‌کردند.

۱۶۱- هذیلیه: از فرق معتزله پیروان ابوالهذیل حمدان بن ابی‌الهذیل
علاف که می‌گوید خداوند به‌علمی که عین ذات او است عالم و بقدرت و
حیاتی که عین ذات او است قادر و زنده است، و خداوند دارای ارادتی
است که آنرا محلی نیست و به آن اراده مرید است

۱۶۲- هریریه: از فرق راوندیه که آنانرا عباسیه‌خلص نیز نامیده‌اند.
اینان پیروان ابوهریره راوندی بودند که امامت را از آن عباس بن
عبدالمطلب می‌دانستند و برای ابومسلم خراسانی عظمت قائل بودند.

۱۶۲- هشامیه: پیروان دونفر بنام هشام ۱- هشامیه اول پیروان
هشام بن الحکم و هشامیه دوم پیروان هشام بن سالم جوالیقی

۱۶۳- هشامیه دیگر: پیروان هشام بن عمر و فوطی که معاصر مأمون
بود و یکی از سران معتزله بشمار می‌رفت. از عقاید او یکی آنست که: امامت
در زمان فتنه و فساد منعقد نمی‌شود زیرا وجود او مزید بر فتنه می‌گردد
و تنها در حال اتفاق وجود امام لازم است.

ابوبکر اصم از دیگر معتزلیان خلاف عقیده او را دارد و می‌گوید
هنگامیکه عدل و انصاف در میان مردمان حاکم نیاز بوجود امام نیست در
هنگام بروز ظلم است که وجود امام لازم می‌گردد.

۱۶۴- یزیدیه: نام فرقه‌ای از شیعه که معتقد بودند فرزندان امام
حسین در هنگام نماز امام هستند و هنگامیکه نماز برگزار می‌گردد بایستی
یکی از آنان خواه صالح و خواه غیر صالح امام نماز باشد

۱۶۵- یعقوبیه: فرقه‌ای از زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که
ابوبکر و عمر را ولی می‌دانستند ولی از مخالفان آنان نیز دوری
نمی‌جستند. اینان رجعت اموات را انکار می‌کردند

۱۶۶- یمانیه: از فرق زیدیه پیروان محمد بن یمانی کوفی
۱۶۷- یونسیه: از مرجئه پیروان یوسف نمیری که می‌گفتند ایمان
عبارتست از معرفت خدا و خضوع و ترک استکبار و محبت قلبی او و چون
کسی این خصال را داشته باشد مؤمن است.

این بود نام و مختصری از عقاید فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی که در کتاب‌های پیشین آمده بود که اگر حدود ۱۷ نام را تکراری بدانیم. یکصد و پنجاه فرقه را شامل می‌گردد که اگر نام ۳۷ فرقه دیگر را از کتاب «هفتاد و سه ملت»^۱ بدان اضافه کنیم جمعاً ۱۸۷ فرقه می‌شود که با سلسله‌های متصوفه ۲۵۵ فرقه را تشکیل می‌دهند که از آنان تاکنون نام و نشان مانده، یا از کتابها برآمده است. که اگر جوانان را مجال پژوهشی بیشتر باشد مطمئناً نام فرقه‌ها و عقاید بسیار دیگری را نیز به این نام‌ها اضافه خواهد کرد.

و اینست نام فرقه‌هایی که از آن نامی در بین فرقه‌های ذکر شده نیامده از کتاب هفتاد و سه ملت:

اتحادیه - اباضیه - اخشیه - اثریه - امیریه - بکریه - بوستانیہ
 تناسخیه - تکوینیہ - ثنویہ - ثعلبیہ - حبیبیہ - جلامذہ - جهمیہ -
 حروریہ - حکمیہ - خشویہ - خوفیہ - حازمیہ - زنادقه - سابقیہ -
 سوفسطاییہ - سارقیه - شمراخیہ - علی‌العرشیہ - فارقیہ - فشاریہ -
 فانیہ - قبریہ - قاسطیہ - کنزیہ - لوزیہ - منکریہ - مترفیہ -
 متصلیہ - منجمیہ - مهملیہ و صالحیہ و طیاریه و عجارده و عبیدیہ که
 هنگام نقل از ملل و نحل نام آنان از قلم افتاد.

بررسی برخی آراء و عقاید

از کتاب هفتاد و سه ملت

اکنون بذکر برخی از عقاید گروه‌های مذهبی و پاسخی که نویسندۀ کتاب از سوی سنت و جماعت بدانها داده است می‌پردازیم تا سندی دیگر بر پیشگفتار این کتاب باشد

فرقه فشاریه قالوا: الدنيا و اموالها مشترکة بین اولاد آدم، للذکر مثل حظ الانثیین^۲. پدر و مادر همه، آدم و حوا است مردان و زنان برادر و خواهر یکدیگرند. مال دنیا بحساب میراث مشترک است. مردان دوسهم و

۱- این نامی است که دکتر محمد جواد مشکور به کتاب بی‌نامی که از قرن هشتم برجای مانده است داده و تاکنون از این کتاب منحصر بفرد که در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود، نسخه‌ای دیگر پیدا نشده است تا نام آن معلوم گردد این کتاب بوسیله محمد جواد مشکور به تصحیح و تحشیه و مقدمه رسیده است

۲- اشاره به آیه ۱۲ سوره نساء: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین

یعنی خداوند بشما دستور می‌دهد که برای پسران بهره دو دختر را قرار دهید

اهل جماعت وسنت گویند: قرن‌ها دور شد و نسل‌ها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیاء و رسل فرستاد و شرایع پدید آورد. شعب و قبایل را به تقوی و طاعت، رفعت درجات نهاد. قوله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکر عند الله اتقیکم و بطوریکه ملاحظه می‌شود اهل سنت و جماعت آیه‌ای از قرآن را با آیه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند.

فرقة شیطانیه قالوا ان الله ما خلق الشيطان و لوقلنا خلقه فقد رضی بمعصيته. گویند شیطان را خدا نیافریده است. اگر گوئیم که شیطان مخلوق خدا است پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران و معصیت عاصیان راضی بوده باشد، قوله تعالی: ولا یرضی لعباده الیکفر^۲ اهل سنت و جماعت گویند که این سخن که شیطان را خدایتعالی نیافریده این معنی موجه نیست. اول آنک شیطان خود بخود وجود ندارد. اسم بلا مسما لفظی است معما. چنانک سیمرغ نامی دارد و هیچ نشانی ندارد. و اگر گوئیم چنین است کفر باشد. جهت آنکه رب العزه در کلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت و شیطان چنان کرد و انکار آیت کفر است.

دوم معنی آنک شیطان موجود است ولیکن بذات خود پدید آمده خدایتعالی ویرا نیافریده است و بدین قول لازم آید که وی را در مملکت و حدانیت شریک کرده باشیم و این مذهب نیز هم کفر و ضلالت است و احمقی و جهالت!

فرقة زنادقیه قالوا: ما لیس بمدرک فلیس بآله و من تکلم فیه خیل له گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست، او خدائی را نشاید و هر که در این باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام اهل سنت و جماعت گویند باطن این کلمات سر بکفر می‌کشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست و بیاطن کافر^۳

۱- مقصود فرقه نعمانیه نیست. ۲- آیه ۹ سوره زمر یعنی خداوند راضی به کفر بندگانش نیست

۳- می‌بینیم که این پاسخ ابدأ درخور آن سؤال نیست و گوینده با نسبت کفر از زیر بار مسؤولیت جواب شانه خالی کرده است.

کتاب حلاج، نقل از صاحب تبصرة العوام در مورد زنادقه می‌گوید: بدان که این قوم (زنادقه) جمله شریعت و دین‌های رسل و اخبار گور و عذاب و حشر و نشر و حساب ←

فرقه ملاحظه قالوا: ظهور الانسان من الطبايع والاركان^۱ گویند اصل آدمی از نطفه است، و نطفه از خون و خون از خوردنیهای حیوانی و نباتی، و اصل حیوان از نبات و نبات از خاک و باد و آب و آتش. و این چهار در وجود انسانی چهار طبع شد، چون سردی و گرمی و تری و خشکی، تا مزاج به اعتدال است، سلامت حاصل و حیات باقی. و چون بفساد آمد، هلاک شد و در دریای عدم غرق گشت، و نیست شد و اعادت معدوم محال آید (یعنی بازگشت نیست شده و در گذشته محال است) ابدالابدین و دهرالداهرین هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد (یعنی در روز قیامت اجساد بلند نخواهند شد). حشر و نشر چه باشد؟ قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند نعوذ بالله!

اهل سنت و جماعت گویند: طبایع و ارکان تدبیرند، و جمله مسخر تقدیرند.

هو الذی یصورکم فی الارحام^۲ نقش بند حواس پنجگانه خداست. چهره گشای شش جهت خداست، هفت قبله خضرا بکرد (یعنی هفت گنبد سبز آسمان را ساخت) و هفت دایره غیرا^۳ در کشید، و مصابیح کواکب ثواقب مزین گردانید (یعنی چراغهای ستارگان تیزبین را زینت کرد) و قنادیل نور بر این طاق هفت رواق معلق گردانید (یعنی چلچراغهای نور برگنبد آسمان هفت رواق آویزان کرد). بخار و خیال یا سات^۴ بظهور گردانید. صد هزار عجایب و غرایب بر بساط وجود ایجاد نمود و با هیچ وجود این

→

و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و ملائکه و ملک الموت، همه را محال و هذیان میدانند و گویند که کتب رسل، سخن خود ایشان است. و هر که بدین چیزها، که یاد کرده ایم، مؤمن بود او را جاهل خوانند و گویند رسولان حکما بوده اند. تبصره العوام ۳۷-

خلفای عرب با این گروه. مبارزه ها کردند که در کتابها شاهد دارد. طبری در مورد مبارزه هادی (خلیفه عباسی) و یعقوب زندیق می گوید: وقتی یعقوب زندیق را نزد هادی آوردند خلیفه دستور داد تشکی بر روی یعقوب اندازند و سپس چندین نفر را روی آن نشانید تا یعقوب زندیق بمرد طبری ص ۵۱۷۲ و نیز در صفحه بعد می گوید: گویند او (هادی) برای اعدام ماده گرایان و زناده هزار دار برپا کرده بود.

۱- این گروه را طبایعی نیز می گفتند، یعنی کسانی که به روح اعتقاد ندارند و زندگی را از ترکیب چهار طبع می دانند

۲- آیه ۴ از سوره آل عمران. یعنی او است کسی که شما را در رحمها نقش می بندد ۳- غیرا یعنی زمین. ۴- یا بس یعنی خشک.

خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد و ننواخت (یعنی به هیچ آفریده این خطاب و تشریف که بانسان دادند، نداد) قوله تعالی: وصورکم فاحسن صورکم! هیچ جای ایراد موجود و اظهار مکنونات خود را این ثنا نگفت که در آفریدن آدمی گفت **فتبارک الله احسن الخالقین**؟ حاصل آنکه ملاحظه جان و تن یکی دانسته‌اند و از هلاک این هلاک آن تصور کرده‌اند و حال آنکه جان عین حیوة است، بر روح مرگ نباشد و روح مرغ است و قالب قفس و روح شمشیر است و قالب غلاف، از شکستن غلاف شمشیر را چه باک

فرقة بوستانیہ قالوا: الجنة والنار غیر موجوده فی النار و سیو خدیوم القیامه^۲ گویند که یقین است که دوزخ در زمین ننگد، و بهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت زمین و هفت آسمان است. قوله تعالی: **عرضها كعرض السماء والأرض**؟ فردا که آسمانها طی کنند و درنوردند، **کطی السجل للکتبه** و درخانه عدل چنانک اول بود کما بدانا اول خلق نعیده^۳ بهشت را برجای آسمان بیافریند و چون زمین را از میان دایره بردارد و دوزخ را بجای زمین موجود گرداند. **والارض جمعياً قبضته**^۷

اهل سنت و جماعت می گویند: در اسفل السافلین زیر طبقه هفتم زمین مکانی است که آنرا سجین نام است. دوزخ امروز آنجا است مهیا و معد قوله تعالی: **انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا سعیرا** و بالای طبقه هفتم آسمان درخت سدره المنتهی است. چنانک در خبر آمده است که اگر اسب تیزرو یکسال تمام رود و بسرعت تمام تک زند. دوازده ماه و ماهی سی روز

۱- آیه ۶۶ سوره مومن یعنی نقش بستیم شما را پس نقش شما بهتر است.
 ۲- آیه ۱۴ سوره مؤمن یعنی: پس مبارک باد بر خدا، بهترین خلق کنندگان
 ۳- دکنر مشکور عبارت را غلط می‌داند و حدس می‌زند که در اصل چنین بوده:
الجنة والنار غیر موجودین و سیوجدان یوم القیامه. صفحه ۵۵ هفتاد و سه ملت
 ۴- آیه ۲۱ از سوره حدید ۵- آیه ۱۰۴ سوره انبیاء یعنی مثل طومار دفترها درنوردیده می‌شود.

۶- آخر آیه ۱۰۴ سوره انبیاء. یعنی همانطور که ابتدای آفرینش آنرا شروع کردیم بازگشتش می‌دهیم. معنی آیه در متن کتاب آمده یعنی آسمان را همانطور که در ابتدا بود مثل طومار نوشته شده می‌پیمائیم و باز می‌گردانیم!

۷- آیه ۶۸ سوره زمر. یعنی تمام زمین دسته آن است.

۸- آیه ۱۴ سوره دهر. یعنی همانا که برای کافران زنجیرها و غل‌هایی از شعله آماده کرده‌ایم.

دویده باشد، هنوز سایهٔ برك آن درخت ندویده باشد. بهشت باقی امروز آنجا است و بام بهشت عرش خدا است. قوله تعالى: عند سدره المنتهى عند هاجنة الماوی^۱. پیامبر (ص) می گوید: عرش الرحمن سقف الجنة^۲

فرقهٔ قبریه قالوا: کیف یسع القبر اربعة ملكین بالعمود والدبوس والمیت فیہ وغایت القبر اربعة اذرع. گویند: بیچاره آدمی چون از دنیای رحلت کرد او را در قبر تنگ نهادند، چهارگز مقدار آن، یا کمتر میت در آنجا چگونه گنجد و دوفرشته منکرو نکیر با عمود و چوب و چماق، پس معلوم شد که سؤال و عذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت و جماعت گویند: که خدای تعالی برفراخ کردن گورقادر است! و هر کسی که سؤال منکر و نکیر را منکر شود کافر.

و خدای تعالی خبر داده است که دوبار مردن است و دوبار زنده شدن قوله تعالى: ربنا امتنا فاحیتنا اثنتین^۳ صدق الله

فرقهٔ حشویه قالوا: الکلام حیث لاسامع ولامامور عبث

گویند سخن گفتن جائی که شنونده نباشد و امر کردن جائی که مامور نباشد بی معنی باشد و عبث و بازی، اکنون چون معلوم است که درازل آزال غیر از خدای ذوالجلال، هیچ موجودی نبود کان الله ولم یکن معه شیئی و خطاب مستطاب رب الارباب را مستمع کس نبوده باشد، پس در خلوتخانهٔ ازلی امر ونهی با که بود؟ و اقیموالصلوة و اتوا الزکوة^۴ چون موسی نبود و فرعون نبود وادی مقدس نبود و محمد مصطفی نبود، خطاب حق با که بود؟ قال الله تبارک و تعالی: هل اتیک حدیث موسی از نادیه ربه بالواد مقدس طوی، اذهب الی فرعون انه طغی^۵

اهل سنت و جماعت می گویند موجودات در علم قدیم حق تعالی حاضر بودند و یقین ازلی و بر همه ناظر و بر معلومات خود سخن می گفت:

فرقه مترفیه^۶ قالوا: الناس اضیاف الله فلا حساب علیهم

۱- نزدیک سدره المنتهی (درختی است که بفارسی کنار نامیده می شود) محل بهشت است.

۲- یعنی عرش خدا سقف بهشت است

۳- آیه ۱۱ سوره مومن. یعنی خدای ما دوباره ما را می میراند و دوباره زنده می گرداند

۴- آیه ۷۹ سوره نساء ۵- آیات ۱۵-۱۷ سوره نازعات یعنی آیا داده ایم بر تو حدیث موسی را هنگامیکه خدای او در وادی مقدس طوی ندایش داد که بروا بسوی فرعون که اوسرگشی میکند. ۶- مترف به نعمت و آسایش پرورده

گویند آدمیان مهمانند در دعوت خائنه دنیا از شرق عالم تا غرب عالم مهمان خانه خدا است، سفره نعمت انداخته و سماط در کشیده و خلایق جملگی که حواله ایشانست می‌خورند چنانک برهنه و عریان درآمدند بیرون رفتند و حال آنک مهمان خدای کریم و رحیم‌اند حاشا که نعمت را حساب کند یا عتابی فرماید و این حدیث را دلیل و تمسک خود ساخته‌اند:

قال النبي صلى الله عليه وسلم: الناس اضياف الله تعالى
 خوان کرم گسترده‌ای مهمان خویشم خوانده‌ای

گوشم چرا مالیده‌ای؟^۲ من گوشه نان بشکنم؟
 اهل سنت و جماعت گویند هر که حق نعمت رعایت نکند و بشکر منعم قیام ننماید هر آینه جای عتابست.
 بر حلال حساب، و بر حرام عذاب، و روز محشر از لذات و نعیم دنیا سؤال است

ترجمه بخش‌هایی از ایضاح فضل بن شادان

پس از بررسی آراء و عقاید مختلفی که بیشتر آن در زمان فضل رایج بوده است، باید دید که او در برابر اینهمه اندیشه و شور و اضطراب اجتماعی، عملاً چه کرده است؟

فضل بن شادان به برخی از این فرقه‌ها حمله کرده است که فهرست نام کتابها یا رسالاتش آنرا نشان می‌دهد، اما کتاب ایضاح او در حقیقت ادعای اهل تشیع است در برابر اهل سنت و جماعت و تمام مطالب را خطاب به اهل تسنن گفته است و در این بخش از کتاب ترجمه چند موضوع از کتاب را می‌آورم تا خواننده بیدار دل خود به کیفیت کار او بنگرد.

نخستین بحثی که بنظر خواننده می‌رسد آنستکه اهل تسنن معتقدند پیامبر بدون وصیت درگذشت و اصحاب او از بین یارانش ابوبکر را به جانشین او برگزیدند.

اما فضل در اینمورد مطالبی می‌گوید، دال بر اینکه محال است که پیامبر در مورد جانشین خویش وصیت نکرده باشد، و این مطلب از صفحه

۱- یعنی رسول (ص) میگوید: مردمان مهمانان خدای تعالی هستند
 ۲. «گوشم چرا مالی اگر من گوشه نان بشکنم؟» از غزلیات مولانا.

۱۹۹ ایضاح شروع می‌شود: و به اجماع می‌گویند که نبی، صلی الله علیه وآله وصیت نکرد. و کسیکه وصیت را ترك کند، ترك فریضه‌ای از فرایض خدای عز و جل را کرده. و اینست گفتار خدا به نبی (ص):
«نوشته شد بر شما. هنگامیکه مرگ بر کسی از شما می‌رسد، اگر نیکی را ترك کند وصیت بمعروف به والدین و نزدیکان حقی است بر پرهیز گاران»
و رسوله از پرهیز گاران بود.

و از آنچه که در آن وصیت بمردمان می‌شود، در اسلام عظیم‌تر از آن نیست در وصیت در خلافتی که خون در آن تحقق می‌گیرد و فرمانها در آن جاری می‌شود و حدود بدان قوام می‌گیرد و در سایه آن جمع می‌شود و جهاد با دشمن میکند و صدقات را در بین آنچه که خدای نام برده بنش می‌کند و مواریث را بین آنانکه خداوند در کتابش دستور داده تقسیم می‌کند. ظالم را می‌کوبد و انصاف مظلوم را می‌دهد و خدای عز و جل می‌گوید:

«پس کسیکه دگرگون کرد آنرا، پس از آنکه آنرا شنید، پس گناه آن برعهده کسانیست که آنرا دگرگون می‌کنند، و همانا که خداوند شنوا و دانا است پس کسیکه از سیلی یا بدی وصیت کننده می‌ترسد پس بین آنان صلح شود، گناهی براو نیست و همانا که خدا بخشنده و مهربان است»^۲
پس کتاب خدای را ترك می‌کنید در پس ظهورتان، و روایت دروغی را می‌گیرید و گمان می‌برید که پیامبر حقی را که خدای براو و بر جمیع پرهیز گاران فریضه نهاد ترك کرد، پس به گمان به شیعه نسبت آنرا می‌دهید که آنان طعنه بر یاران پیامبر خدای می‌زنند و در صورتیکه راستگو می‌بودید، شیعه را بهترین گفتار و کمترین گناه است، که به گمان شما طعنه

۱- آیه ۱۷۷ سوره بقره:

كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيراً الوصيه للوالدين والاقربين بالمعروف حقاً على المتقين.

محدث ارموی به اشتباه آیه ۱۸۵ را ذکر کرده

مقصود از خیر و نیکی در این آیه خیری است که بعنوان مال نصیب والدین می‌شود

۲- آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره

فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سمیع عليهم فمن خاف من موص جنفاً او اثمناً فاصح بینهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحیم.

این آیات دنباله آیه پیشین در مورد وصیت است. که باز شماره آن در ایضاح

۱۸۱ و ۱۸۲ آمده

بر رسول خدا می‌زنند و این طعنه بر رسول خدا همانند طعنه‌ای که بر اصحاب او است، نمی‌باشد. زیرا که او - صلی الله علیه وآله - برای امت خود اینرا روشن کرد و گفت:

کسیکه عمداً بر من دروغی بست. جایگاه خود را در آتش قرار داد.

در مورد اذان

دیگر از مطالبی که مورد اختلاف اهل تسنن و تشیع بوده، اذان است و فضل بن شادان زیر عنوان «ذکر اذان» در اینمورد چنین می‌گوید:

روایت می‌کنند از ابی‌یوسف القاضی. راوی محمد بن الحسن از اصحاب پیامبر و از بی‌حنیفه که می‌گویند:

در اذان هنگام رسول‌اله (ص) و در زمان ابی‌بکر و اوائل دوران خلافت عمر چنین ندا داده می‌شد: «حی علی خیر العمل» پس عمر بن خطاب گفت: من ترس از آن دارم که مردمان اتکال به نماز کنند هنگامیکه گفته می‌شود: «حی علی خیر العمل» و دعوت به جهاد نمایند. پس دستور داد که «حی علی خیر العمل» را از اذان بیفکنند و در نزد ایشان اذان بهمین صورت گردید، و در سنت خلاف آنچه که در هنگام رسول‌اله بود بگفته عمر رایج گشت.

پس هنگامیکه شیعه امر رسول‌اله را تبعیت کردند. و شما (اهل سنت) در نزد خود بدعت گذار شدید و گمان بردید که رای عمر در این مورد برتر از رای رسول‌اله است. و خدا در این باره از شما پرسش خواهد کرد، و رسول‌اله (ص) اذان گویان را در (گفتن) آن محکم نگاهداشت و در زمان ابوبکر و اوائل زمان عمر این چنین بود و همانا می‌بینیم که

۱- اصل روایت چنین است: من کذب علی متعمداً فلیتبوامقعه من النار. یعنی کسیکه به‌تعمد بر من دروغی بنهد پس نشمین گاه خود را از آتش‌زبان می‌رساند. و مقصود آنستکه آن را وی در آتش دوزخ خواهد سوخت مفسرین به‌ظاهر این روایت که در زبان ما سست بنظر می‌رسد توجه بسیار کرده‌اند. مثلاً ابن‌اثیر می‌گوید معنای آن چنین است فلیتزل منزله من النار. یعنی پس منزل خود را از آتش یا در آتش فرود می‌آورد. (حاشیه ۲۰۰ ایضاح) شیخ حسین پدر شیخ بهائی، شهید الثانی، سید حسین صدر، ابن حجر عسقلانی، سیوطی. نیز در این باره مطالبی گفته‌اند.

اما همانطور که محدث ارموی در حاشیه صفحات ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲ گفته است بحث زیاد پیرامون این حدیث بدرآزا می‌کشد. در صحت آن نیز که بوسیله بسیاری از علما بویژه چندین نفر از عشره مبشره (ده نفر از انصار و اصحاب پیامبر که بوسیله او به بهشت بشارت داده شده‌اند) نقل شده. شك نیست و معنا نباید فدای لفظ شود.

بساختید بیش از آنچه که رد کردید. و عجیب‌تر آنکه کسانی از شما هستند که در اذان صبح و اذان شام بین اذان و اقامه پس از «حی علی الفلاح» می‌گویند: «الصلوة خیر من النوم»، و برخی این را نمی‌گویند. و خودتان یکدیگر را در این مورد انکار نمی‌کنید! و شیعه را هنگامیکه فرمان رسول خدای (ص) را گردن می‌نهند نسبت به خلاف می‌دهید، و بدعت خود را به جماعت (واهل سنت) نام می‌برید، هنگامیکه برخلاف رسول خدا (ص) اجتماع^۲ می‌کنید.

طرز گرفتن وضو نیز مورد اختلافی است بین شیعیان و اهل تسنن بنابراین فضل در این مورد نیز در ایضاح مطلبی گفته است که عنوان آن در صفحه ۲۵۴ چنین است:

درباره وضو

و اجتماع می‌کنید به شستن پاها و مسح کف پا^۳ و ادعا می‌کنید که نبی - صلی الله علیه و آله - بخلاف آنچه که در قرآن نازل شد عمل می‌کرد بعد روایت می‌کنید در اینکه احادیثی هست که رسول خدای (ص) خلاف آنچه را که خدا گفت، و به او در این مورد قرآن نازل گردید عمل می‌کرد، و خدا جل ذکره می‌گوید:

«اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء»^۴
و گمان می‌برید که او غیر از آنچه را که بدو وحی شده پیروی کرده و این بدان معنا است که مسح به سر و پایها که کتاب بدین دو گویا است،

۱- یعنی نماز بهتر از خواب است

۲- اصل جمله چنین است: و تسمیتهم بالجماعه (واهل السنه) حین اجمعتم علی خلاف رسول الله صلی الله علیه و آله، و چنانچه ملاحظه می‌شود که این يك جناس لفظی بمعنای مخالف است، یعنی اینکه شما اهل جماعت مخالف رسول خدا هستید.

۳- منتهی الارب زیر خف می‌نویسد: خف بالضم میل شتر و سم شتر مرغ، و سواي این دو سم دیگران را خف نگویند و اخفاف جمع و موزه خفاف جمع و زمین درشت و آنقدر کف پای مردم که بزمین رسد. و شتر کالانسان

این بحث همانست که بعنوان مسح علی الخفین بنام یکی از کتابهای فضل ثبت شده است

۴- ابتدای آیه ۳ از سوره اعراف تمام آیه چنین است: اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون

یعنی پیروی کنید از آنچه که از سوی خدا بر شما نازل شد و غیر از دوستان کمی (که پند می‌گیرید) پیروی نکنید.

و بروایت شما دروغ بود، واثقتر از آن از قرآن گویا در نزد شما است! پس تصدیق کنید شاید از مناققینی نباشید که خدا یاد آنانرا کرده است و گفته: **وَإِذْ قَالُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَاوَالِی شِیَاطِیْنِهِمْ قَالُوا اِنَا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ*** الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون^۱. پس ترك كردید فرض وضو را بقول خود در حالیکه ترك کرده‌اید آنچه را که شکی در آن نیست که خدای آنرا فرستاده. نه می‌ترسید از این و نه اینکار در تردتان زشت است!

و گرچه این طرز بیان فضل، آزرده‌گی آشکار او را از طرز وضو گرفتن اهل تسنن نشان می‌دهد، اما همانطور که معلوم است مراد از وضو، شستشوی مرتب دست و روی و پا در هر روز می‌باشد.

آنچه که در قرآن راجع به وضو آمده است چنین است:

یا ایهاالذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فإغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین

آیة ۹ سوره مائده

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هنگامیکه به نماز می‌ایستید بشوئید صورت‌هایتان و دست‌هایتان را تا آرنج و مسح کنید به سر‌هایتان و پاهایتان تا استخوان قوزک‌پا

با اینحال طرز شستن دستها بین ایرانیان و اهل تسنن تفاوت دارد یعنی آنان از پائین بی‌بالا می‌شویند و اینان از بالا بی‌پائین.

درباره متعه زنان

متعه زنان که در ایران به آن صیغه می‌گویند یکی از مسائلی است که همواره بین اهل سنت و شیعیان در آن اختلاف بوده است.

متعه بمعنی بهره‌وری است و مقصود در این مورد بهره‌وری از زنان است بدون آنکه عقد لازم بسته شده باشد.

و از تمام روایاتی که آمده است چنین معلوم است که این کار در زمان عمر نهی و در حکم زنا خوانده شد و اهل تسنن دیگر آنرا گناه می‌دانند.

اما اهل تشیع به مصداق آیه ۲۴ از سوره نساء این کار را حرام

۱- یعنی هنگامیکه مومنان را می‌بینند می‌گویند ایمان آوردیم، و آنگاه که با شیاطین خود خلوت کنند، می‌گویند که ما با شما هستیم و این نیست مگر آن که ما آنانرا مسخره کنیم* خدای آنانرا استهزاء می‌کند و کمکشان می‌کند که در طغیان خود سرگردان باشند. یا فروروند. آیات ۱۴ و ۱۵ سوره بقره

نمی‌دانند و آن آیه چنین است:
فما استمتعتم به منهن الی اجل مسی فاتوهن اجورهن.
یعنی اگر بهره بردید بدان (از زنان) در زمان نام برده شده، پس
به آنان مزدشان را بپردازید.

این مخالفت بحث‌های فراوان برانگیخت تا آنجا که ابن‌الدیم که
در صداقت و امانت‌ش شکی نیست و مواردی از مباحثات ابوحنیفه امام
اهل تسنن و مؤمن‌الطاق را ضبط کرده است، در مورد متعه و شراب با
ترجمه گفتگوی تند آنان چنین است:

ابوحنیفه به شیطان الطاق گفت: همانا که امام تو مرد (مقصود امام
جعفر صادق است). گفت اما امام تو تا روز قیامت نمی‌میرد، یعنی ابلیس.
ابوحنیفه گفت: چه می‌گوئی در متعه؟ گفت: حلال است گفت: آیا
ممکن است که از خواهران و دختران تو تمتع گرفت! گفت چیزی که
خدایتعالی آنرا حلال کرده است کراهتی ندارد به آنچه که مرا سرگشته
می‌کنی. اما چه می‌گوئی در مورد نبیذ؟ گفت: حلال است.
گفت آیا ممکن است به اینکه برخواهران و دخترانت «نباذات»^۲
کرد؟

در هر حال این مطلبی است که مورد بحث‌های فراوان بین دو گروه
گشته و باید دید که فضل در این مورد چه می‌گوید.
و اینست ترجمه مطالبی که از صفحه ۴۳۲ ایضاح در مورد متعه
و همانست که در فهرست کتابهای فضل تحت عنوان «متعتین، متعه النساء
ومتعه الحج» آمده: «چه عیب می‌کنید شیعه را در گفتار خود که آنان
متعه زنان را حلال می‌شمرند؟ در حالیکه گمان می‌برید که متعه در حکم
زنا است و شما از فقیهان و عالمان در مورد متعه از اصحاب رسول‌الله (ص)
و پیروان آنان روایت می‌کنید که آنان بدان عمل می‌کردند و آنرا در
عهد رسول‌الله حلال می‌شمردند، تا آنکه عمر بن خطاب در خلافتش آنرا
نهی کرد.»

- ۱- برخی از گروه‌های اهل تسنن از جمله حنفیان نوشیدن شراب را باستاند
برخی آیات قرآنی مباح می‌دانند که ذکر آن در این مختصر نمی‌گنجد
- ۲- ببیند بمعنی شراب است. و انباز بمعنی پست و بدنام کردن در این جا يك
جناس صوری بکار رفته که معنا را دگرگون می‌کند. یعنی می‌توان خواهران و
دخترانت را بدنام کرد که پاسخی باشد به آنچه که ابوحنیفه در مورد خواهران و
دختران او گفته است.

در این باره آنچه را که هشام بن یوسف الصنعانی از ابن جریح روایت کرد چنین است:

ابوالزبیر مرا خبر داد که از ابواقدا البکری شنید که گفت «ما اصحاب نبی (ص) بهره می بردیم (زنان را متعه می کردیم) و نیز ابوالزبیر مرا خبر داد که از ابواقدا شنیده است که گفت «نبی (ص) بین ما غنائم جنگ را تقسیم کرد و بمن دو زن از بین آنان اصابت کرد و از آن دو بهره گرفتم» (متعه کردم) و هشام بن یوسف از ابن جریح نقل کرد که ابوالزبیر گفت که از جابر بن عبدالله الانصاری شنیدم که در عهد نبی (ص) و ابی بکر به دسته ای خرمای خشک (تمر) و آرد از زنان بهره ور می شدیم تا آنکه عمر بن خطاب آنرا در شأن عمرو بن حرث نهی کرد.

و نیز هشام از ابن جریح نقل کرد که ابن خثیم مرا خبر داد که در مکه زنی بود و سعید بن جبیر زیاد بر آن زن داخل می شد، پس گفتم یا اباعبدالله چقدر زیاد بر این زن داخل می شوی؟ گفت همانا که او را بصورت متعه نکاح می کنم.

و نیز گفت که سعید بن جبیر مرا خبر داد که: متعه حلال تر از نوشیدن آب است.

ابن ابی زائده از اسمعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از ابن مسعود روایت کرد که: ما با رسول الله در غزوه (جنگ) بودیم و زنانمان با ما نبودند. پس گفتیم: نمی خواهی ما را اخته کنی؟ پس او ما را از این نهی کرد و اجازه داد که زنی را در زمان معلوم نکاح کنیم، پس عبدالله از روی جزع این آیه را خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لایحب المعتدین^۲ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که خدای بر شما حلال گردانید بر خود حرام نکنید و از حد درمگذرید که خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد و هشام از ابن جریح از عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای بر عمر رحم کند، متعه غیر از رحمتی از سوی خدا به امت (ص) نبود و

۱- عبارت چنین است قلنا الاستخصی؟ وبه شوخی و کنایه یادآور شده اند که اگر بایستی بدون زن باشیم پس بهتر است که اخته گردیم.

۲- آیه ۹۵ از سوره مائده است در کتاب ایضاح به اشتباه آیه ۸۷ آمده.

اگر او (عمر) آنرا نمی‌کرد هیچکس بجز شقی^۱ نیاز به زنا نداشت. و هشام از ابن جریح از ابوالزبیر روایت کرد که از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: ما اصحاب نبی بهره می‌بردیم تا عمر آنرا در شان عمرو بن حریث نهی کرد. و نیز جابر گفت هنگامیکه زمان (متعہ) تمام شد و خواستید که شروع به معاودت بسوی (زن) بکنید بایستی که مهری جدید برای او قرار دهید.

برخی پرسیدند که زمان عدء چقدر باشد؟ گفت برای بهره‌وری از آنان، يك دوران حیض لازم است...»

فضل بن شادان روایات دیگری هم در همین زمینه آورده است که همه دال بر حلال بودن متعه است که از تمام آن چشم می‌پوشم و بهمین مقدار روایت بسنده می‌کنم.

سؤال از اهل کتاب

یکی دیگر از مطالبی که فضل در ایضاح بدان اشاره کرده و بدان براهل تسنن ایراد گرفته است اینست که آیا می‌توان از اهل کتاب، چیزهایی که در قرآن نیست پرسید؟

تیترا این مطلب در صفحه ۳۵۹ ایضاح چنین است:

ذکر ما لم یوجد فی کتاب اللہ عزوجل از بشر المریسی، از ابی یوسف قاضی، از مجالدین سعید، از عامر بن شعبی روایت گردید که: عمر خطاب بر پیامبر صلی الله علیه و آله - درآمد، و کتابی در دست داشت که در آن از توراة بزبان عربی نوشته شده بود، و آنرا بر رسول الله (ص) بخواند، و پیامبر (ص) خشمگین گردید بطوریکه در چهره‌اش نشان غضب پیدا شد.

پس عمر گفت: پناه می‌برم بر خدا، از خشم خدا و از خشم رسول خدا.

پس او (ص) بر منبر شد و بر مردمان خطبه خواند و گفت: ای مردمان! از اهل کتاب راجع به چیزی می‌پرسید، زیرا که آنان شما را هدایت نمی‌کنند، و خویش را در گمراهی می‌افکنند، و چه بسا که بر

۱- ابن‌اثیر در فی‌النهایه می‌گوید که مقصود از شقی عدء کمی از افراد است و ازهری می‌گوید که مقصود یشقی است یعنی کسیکه می‌خواهد زنا کند اما اقدام نمی‌کند. برخی هم این کلمه را شقی خوانده‌اند (از حاشیه صفحه ۴۳۹ ایضاح) بنظر من هم شقی درست‌تر می‌آید.

شما امر باطلی را حدیث کنند و شما گفتار آنانرا تصدیق کنید، یا برحق چیزی گویند و شما آنانرا تکذیب نمائید.

و حتی، اگر موسی - علیه السلام - اکنون بین شما حاضر می بود بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند.

و نیز از وکیع، از ابن مسعود بن کرام، از ابی اسحاق از حارث از علی - علیه السلام - روایت کردید که: پیامبر خدا (ص) گفت که: ای مردمان، بچیزی مخالف قرآن، که من آنرا حلال نکرده ام دست نیازید، و من حلال نکرده ام مگر آنچه را که خدا حلال کرده و حرام نکرده ام مگر آنچه را که او حرام کرده، و در حالیکه خدا مرا هدایت کرده است چگونه برخلاف او گفته ام؟.

با توجه به این خبر، در صفحه ۴۶۵ ایضاح مطلب دیگری از عبدالله بن عمر نقل کرده است که خلاف آنرا می رساند، و آن چنین است: روایتی که از عبدالله عمر دارید که مردی از او در مورد مسأله ای سؤال کرد و در نزد او مردی از یهود نشسته بود که یوسف می نامیدندش. پس ابن عمر گفت از یوسف سؤال کن زیرا که خدای تعالی می گوید: فأسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون! یعنی پس سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما نمی دانید.

پس گمان می برید باینکه اهل ذکری که خدا دستور به سؤال از آنان داد یهود و نصاری هستند، و اگر از یهود و نصاری در دین خود سؤال کنیم. در آنچه که مالک آن هستیم دعوت کرده ایم، پس این از شگفتی ها و دروغ های روایت شما به اصحاب رسول خدای است.

غلاة شیعه

غلاة یعنی غلو کنندگان و اینان گروههایی بودند که پیرامون ائمه شیعه بخصوص پیرامون حضرت علی بن ابی طالب روایات اعجاب انگیز بسیار دور از ذهن نقل می کردند، و بالاخره تا بدانجا رسیدند که علی را در خدائی شریک کردند!

و این روایات البته مغایر مدلول آیه ای از قرآن بود که پاسخ مدعیان محمد (ص) بشمار می رفت که از او انتظار معجزات داشتند

۱- آخر آیه ۴۵ از سوره نحل و آیه ۸ از سوره انبیاء در حاشیه ایضاح آیه ۴۳ و ۷ آمده است

۲- صفحه ۴۵۶ ایضاح

یا ایراد می‌گرفتند که چرا او نیز می‌خورد و می‌خوابد و چون دیگر افراد بشر نیازهای طبیعی و جسمانی ندارد:

«قل انا بشر مثلکم الا اوحی الی» یعنی بگو که منم بشری چون شما هستم مگر آنکه بمن وحی می‌شود.

بنا بر این اهل سنت و جماعت در مقابل اینگونه غلوها برانگیخته می‌شدند و دامنه بحث‌ها به جدال می‌انجامید، و البته هر روز از گوشه‌ای گروهی دیگر برمی‌خاستند و ادعائی دیگر می‌کردند و باید دانست که این ادعاها و غلوها در واقع بازتاب اجتماعی ایرانیان در مقابل ظلم طبقه حاکمه بود.

اما این‌گونه غلوها ویژه همه ایرانیان نبود و گروههای بسیاری مخالف ادعاهاى اینان بودند.

حافظ امام جمال‌الدین ابی‌الفرج عبدالرحمن بن جوزی که سال ۵۹۷ در گذشته در کتاب تلبیس ابلیس می‌گوید:

و غلو الرافضه فی حب علی رضی الله عنه حملهم علی ان وضعوا احادیث کثیره فی فضائله، و اکثرها تودیه^۱.

یعنی غلو رافضیان در دوستی علی - رضی الله عنه - آنان را وادار به وضع احادیثی در فضائل او می‌کند که اکثر آنها او را آزار می‌دهد. غلو و زیاده‌روی این گروه‌ها در بخش هفتاد و دو ملت شرح داده شد، اما باز به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

طایفه‌ای بنام ذمامیه، جبرئیل را مذمت می‌کردند که مأمور به نزول به‌علی بود اما به محمد نزول کرد:

و طائفه یقال لها الذمامیه، یدمون جبریل و یقولون کان مأموراً بالنزول علی علی فنزل علی محمد^۲.

و باز شخصی بود بنام ابو منصور عجلی که منتظر محمد بن علی الباقر بود و ادعا می‌کرد که وی خلیفه محمد بن علی است. که به آسمان عروج کرده و خدا با دست خویش سر او را مسح کرده و می‌پنداشت که او قطعه‌ای از آسمان است که ساقط خواهد شد^۳.

۱- تلبیس ابلیس چاپ مصر صفحه ۹۹ ۲- تلبیس ابلیس صفحه ۹۸
۳- اشاره به آیه ۲۵ از سوره طور است که پاسخ مدعیان محمد است که از او می‌خواستند اگر پیامبر است قطعه‌ای از آسمان را به زمین بیندازد، و قرآن می‌گوید که: وان یروا کسفاً من السماء یقولوا سحاب مرکوم، یعنی اگر قطعه‌ای از آسمان بینند که می‌افتد (از روی انکار) می‌گویند که آن ابری متراکم است!

و باز طایفه‌ای از روافض بودند که جناحیه نامیده می‌شدند و پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر ذی‌الجناحین بودند و اعتقاد داشتند که روح خدا در اصلاب انبیاء جریان داشته تا آنکه به عبدالله منتهی شده و او نمرده است و اوست که منتظر است. و باز طایفه‌ای که غرابیه نامیده می‌شدند اثبات می‌کردند که علی در نبوت با محمد شرکت داشت. و بالاخره:

فی عصرنا اسحق بن محمد المعروف بالاحمر کان یزعم ان علیاً هو اله عز وجل و انه یظهر فی کل وقت فهو الحسن فی وقت و كذلك الحسین وهو ذی بعث محمداً صلی‌اله علیه وسلم^۲

یعنی در زمان ما (زمان ابن جوزی) اسحق بن محمد معروف به احمر معتقد است که - علی - خدای عزوجل است و او است که در همه وقت حاضر است و حسن و حسین نیز همچنین و او است که محمد - صلی‌اله علیه و سلم - را (به پیامبری) برانگیخت.

به‌دیگر فرقه‌های غلاة در فصل فرق مختلف اشاره رفته است و بیش از این در اینجا لازم نمی‌نماید پس بهتر است که بینیم عقیده فضل بن شادان در باره غلو چیست!

در صفحه ۴۶۵ ایضاح چنین آمده:

شما گمان می‌برید که شیعه می‌گویند که «به‌آل محمد علمی الهام می‌شود که به‌تعلیم نیاز ندارد» پس شما کسانی هستید که این روایت ابن عمر را نقل می‌کنید که گفت: آنان قومی فهیم‌اند و همانا که علی می‌گوید: در نزد من غیر از وحی نیست، مگر آنکه خدای بمن فهم عطا کرده، پس آیا فهم غیر از الهامی است که خدای آنرا بر بنده خود می‌فرستد؟ و شما گمان می‌برید که بی‌شک رای مباح با شما است هنگامیکه بر شما وارد می‌شود آنچه را که در کتاب و سنت راجع بدان کوشش نکرده‌اید؟

پس آیا رای غیر از الهامی است که خدای در قلب مرد القاء می‌کند و بدان می‌گوید؟ و همچنین الهامی که خدای آنرا به‌مرد وحی میکند و بدان می‌گوید؟

۱- تلبیس ابلیس صفحه ۹۸-۳- همان کتاب و همان صفحه

۲- همان کتاب و همان صفحه

۳- تلبیس ابلیس صفحه ۹۷

با اینحال شیعه اینرا نمی گوید و ایمان بدانچه که شما در رای و الهام می گوئید ندارد، و دلیل بر آن قول علی بن ابیطالب است - صلوات الله علیه - :

ما عندنا الا ما فی کتاب الله او ما فی الصحیفه و علی - علیه السلام - راست گفت. در نزد او نبود مگر آنچه که در کتاب خدای بود زیرا کتاب خدای کلیه علوم را که مردم در امر دینشان بدان نیاز دارند جمع میکند، پس آنچه که در صحیفه است، تفسیری است از آنچه که در کتاب خدا است.

و شما نفرت دارید از اینکه میگویند: نزد آل محمد کتابی است که در آن علم حلال و حرام، بخط علی و املاء رسول خدای (ص) هست و همانا آنچه را که از آنان روایت می شود حق است!

آنان اینرا می گویند و این مطلبی عظیم و یا منکر نیست که علی بن ابی طالب - صلوات اله علیه - آنچه را که از رسول اله شنید. نوشت و آنرا ثبت کرد و آن علم را بفرزندش ارث گذاشت و از شما فقیهانی هستند که بفرزند خود صد کتاب، یا بیشتر و کمتر، ارث می گذارند از آنچه که شنیده اند یا نوشته اند، و این بر شما منکر نیست در حالیکه آنچه را که علی - صلوات اله علیه - از رسول اله (ص) شنیده نوشت انکار می کنید و این موضوع را بزرگ می کنید و از او روایت می کنید که گفته است:

كنت والله اسأل قاعطی، واسکت فابتدی و بین الجوانح منی علم جم فاسألونی^۱.

بعد می گوئید که حسن و حسین - صلوات اله علیهما - علی (ع) را از حارث اعور نوشته اند، بخدای که ممکن نیست علی که علمش را به مردمان بذل می کند بفرزندش بخل بورزد و این بدگوئی بزرگی است و ممکن نیست...»

این گفتار نشان می دهد که فضل شخصاً از غلاة نبوده غلو راهم در مورد علی (ع) و فرزندانش قبول ندارد. بویژه آنکه او کتابی هم در رد بر غلاة نوشته است که در جای خود از آن یاد گردید. البته دوستداری خاندان علی (ع) در بین ایرانیان چنان بود که

۱- این جمله درست بهمین صورت در نهج البلاغه نیامده و روایاتی نظیر این هم هست انتهای جمله چنین معنی می دهد که بین بالها یا جوانب من علم بسیاری است پس از من بپرسید.

ائمه بزرگ ایرانی اهل سنت و جماعت نیز همواره در کتابهای خود احترام آنان را رعایت می‌کردند، و دیده نمی‌شود که يك ایرانی اهل تسنن به اهل بیت پیامبر اسلام بتازد از جمله احتراماتی که برای اهل بیت رسول قائل شده‌اند یکی و بزرگتر از همه آنست که پس از نام رسول جمله «صلی‌الله علیه و آله و سلم» را می‌آوردند. و بطوریکه می‌دانیم اصل این جمله آیه ای از قرآن است: «ان‌الله و ملائکته یصلون علی‌النبی، یا ایها‌الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»^۱ یعنی همانا که خدا و فرشتگانش به نبی (محمد) نیایش و نماز می‌برند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او نماز برید و تسلیم او باشید! و در این آیه فقط به نبی اشاره شده و نه بفرزندان او اما ایرانیان چه علماء سنت و چه شیعیان آل محمد را نیز مستوجب نماز می‌دانند.

یکی از بزرگترین ائمه ایرانی، امام محمد غزالی است که در پیشوائی او در مذهب ابوحنیفه شکی نیست و او نیز در کتابهای خویش همواره آل محمد را ستایش می‌کند.

البته آنانکه واقع‌بین‌تر بودند ستایش این گروه را مانع از تمجید اعمال گروه دیگر نمی‌دانستند.

عطار نیشابور در مقدمه منطق‌الطیر خود خدمات خلفای راشدین و اولاد علی را برشمرده همگان را مستحق ستایش در خور خویش می‌داند و گروهی را که بطرفداری اهل تسنن ذم آل علی را می‌کرده‌اند و نیز آنانرا که بطرفداری از آل علی خلفای راشدین را نفی می‌کرده‌اند هشدار داده و تعصب بدون تعقل را در اندیشه انسانی مردود می‌شمرد. تا آنجا که:

کفر کافر را و دین دیندار را لحظه‌ای دردت دل عطار را

آرامگاه فضل بن شادان

فضل بن شادان در تداول عامه نیشابور، شاه فضل نامیده می‌شود و آرامگاه فضل در ۵ کیلومتری شرق شهر کنونی نیشابور و چهار کیلومتری شمال شرقی امامزاده محمد محروق و حکیم عمر خیام قرار دارد، و از آنجا که بگفته نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله، حجة الحق عمر خیام را در گورستان حیره بخاک سپرده‌اند، می‌توان داوری کرد که فضل بن شادان هنگام مرگ در گورستانی نزدیک به حیره خفته است.

بر روی گور فضل سنگ قبری نهاده‌اند که تقریباً معرف او است و خلاصه‌ای است از آنچه که در شرح احوال او آمده، و معلوم نیست از سوی کدام شخص نیک‌اندیش بمناسبت هزاره درگذشت فضل بسال ۱۲۶۱، تهیه شده است.

نوشته‌های این سنگ باین شرح است:

هذا ضريح النحرير المتعال، و النبيل المفضل ذي العزوالاجلال
شمس ذوی البسائط و الافضال، المؤسس الممهد لعلم الکلام القائم بالقسط
لاقامة البراهين لاهتداء الانام، الراوی عن الامامين ابی الحسن علی بن موسی
و ابی جعفر الثانی علیهما السلام، زبده الرواة و نخبه الهداة، و قدوة الاجلاء
المتکلمين و اسوة الفتهاء لمتقدمين، الشيخ العليم الجليل، الفضل بن شادان
بن الخليل، طاب الله ثراه قدوصل بقاء ربه في سنة ۴۶۰ قدترحم عليه ابو
محمد الحسن العسكري عليه السلام فقال رحم الله الفضل ثلثه ولاء و قال
ايضاء اغبط اهل خراسان بمكان الفضل و قال محمد بن ابراهيم الوراق
خرجت الى الحج فدخلت الى مولای ابی محمد الحسن العسكري (ع) واريته
كتاب الفضل بن شادان فنظر فيه و تصفحه ورقه ورقه و قال عليه السلام
هذا صحيح ينبغي ان يعمل به رحم الله الفضل كتبه في سنة ۱۲۶۱

ترجمه مطالب این سنگ نوشته چنین است:

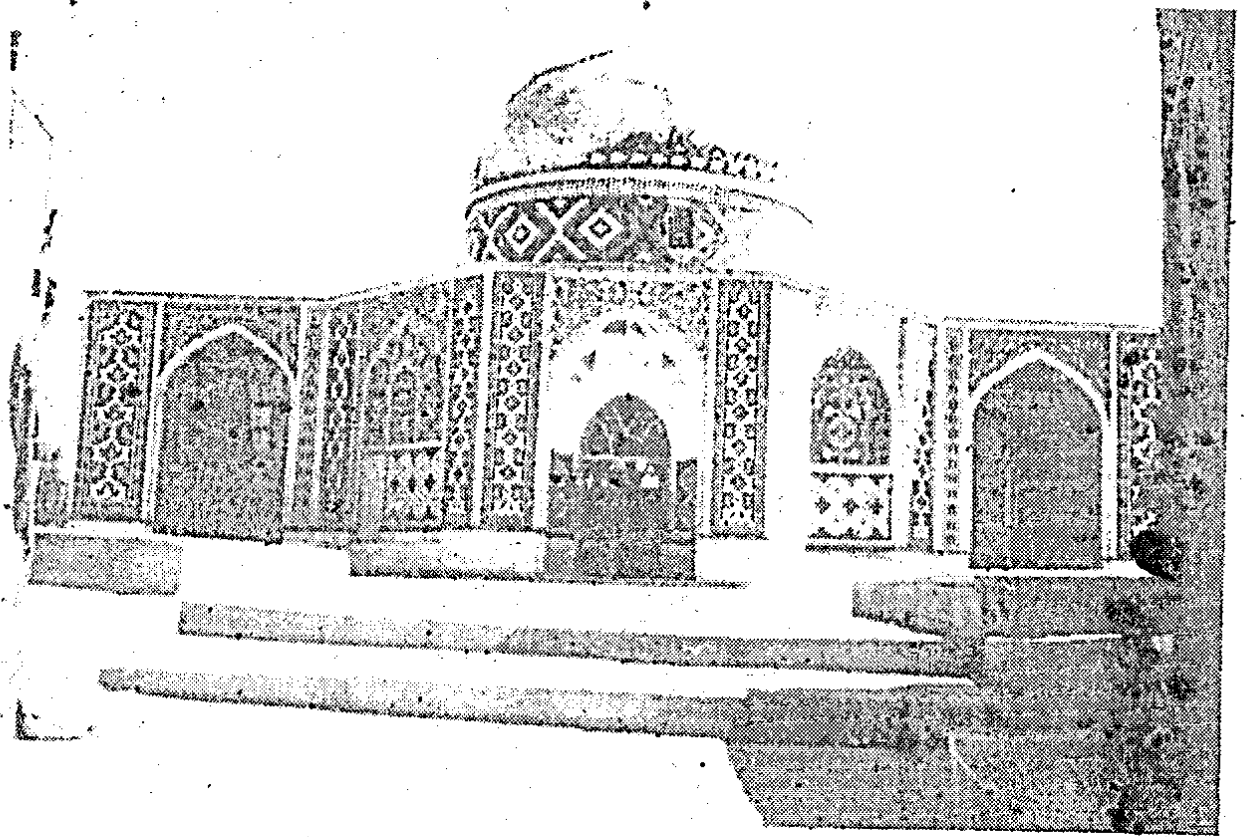
اینست آرامگاه استاد والا و دانشمند شریف، دارنده عزت و جلال، خورشید گشاده دست و برتر، بنیان گذار و گسترش دهنده دانش سخنگوئی، استوار به عدل در برپاداشتن براهین، برای راهنمایی آفریدگان، روایت کننده از امامان ابی الحسن علی بن موسی، و ابی جعفر ثانی علیهما السلام. برگزیده راویان و تخبه راهنمایان، و نمونه برترین سخنگویان و پیشوای ققیهان پیشین پیر دانشمند جلیل. فضل پسر شاذان پسر خلیل. خداوند پاداش نیکش دهد.

او در سال ۲۶۵ بدیدار پروردگارش رسید. و ابو محمد حسن عسگری علیه السلام برو رحمت فرستاد و سه بار پی در پی گفت: خدای پر فضل مهربان باشد و نیز گفت: به اهل خراسان رشک می برم به جایگاه فضل. محمد بن ابراهیم وراق گفت که در سفر حج بر مولای خود محمد الحسن عسگری وارد شدم و کتابی از فضل بن شاذان را بنظرش رساندم. بدان نگریست و برگ برک ورق زد و گفت: این کتاب صحیح است و سزاوار است که بدان عمل شود. خدا فضل را رحمت کند. در سال ۱۲۶۱ نوشته شد

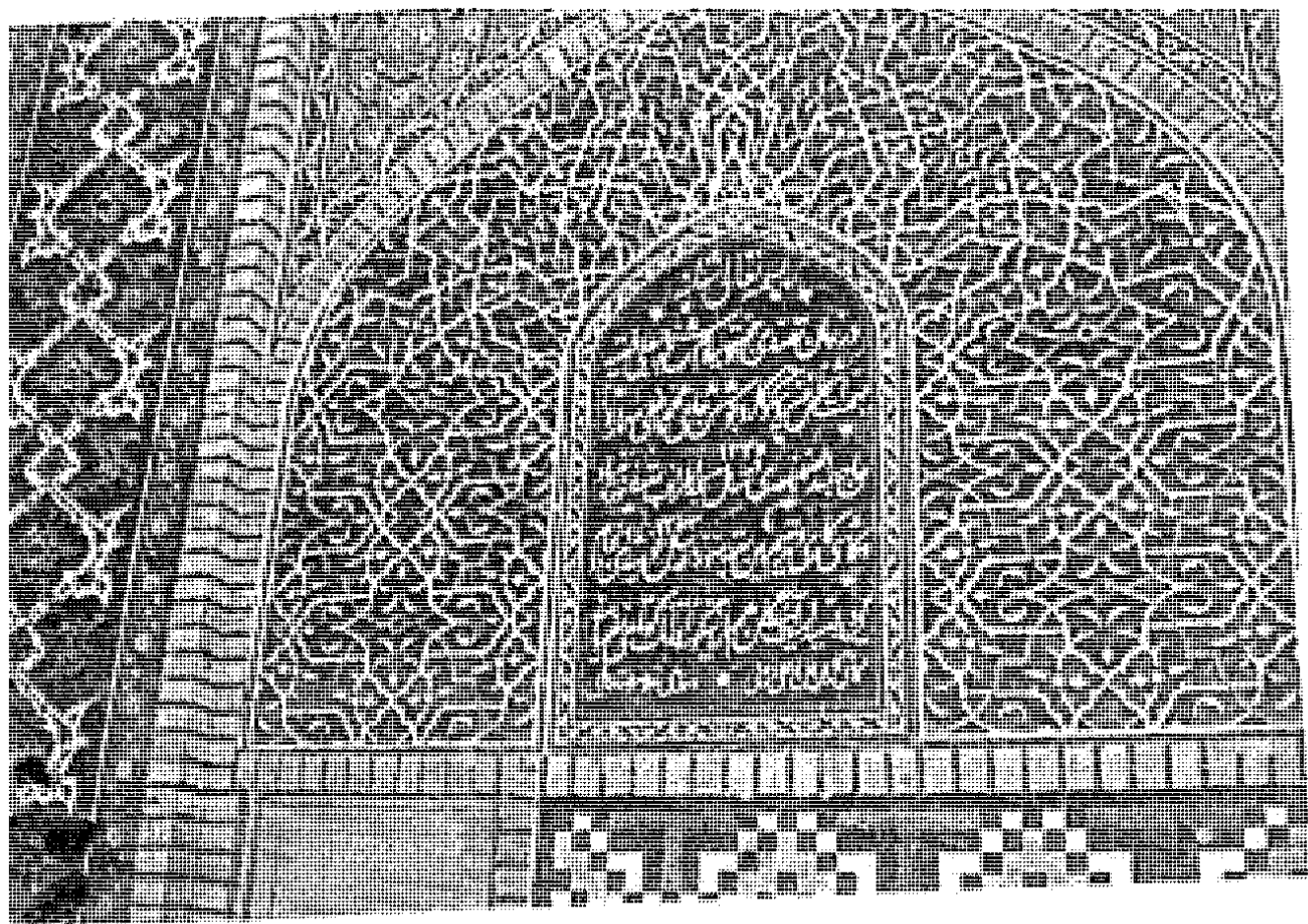
از سال ۱۳۴۲ تاکنون گروهی از نیک اندیشان نیشابور که یکی از ایشان چنانچه گذشت برای چاپ این جزوه نیز مرا یآوری کرده اند، در آرامگاه او تغییراتی بعمل آورده مسجد و کتابخانه و دیگر تاسیسات لازم را برای این مکان ساخته اند.

باغ بزرگی که در حریم این آرامگاه قرار دارد اکنون لبریز از درخت و گل و گیاه است، و در میان انبوه حیرت انگیزی از خرابه های شهر باستانی نیشابور قرار دارد.

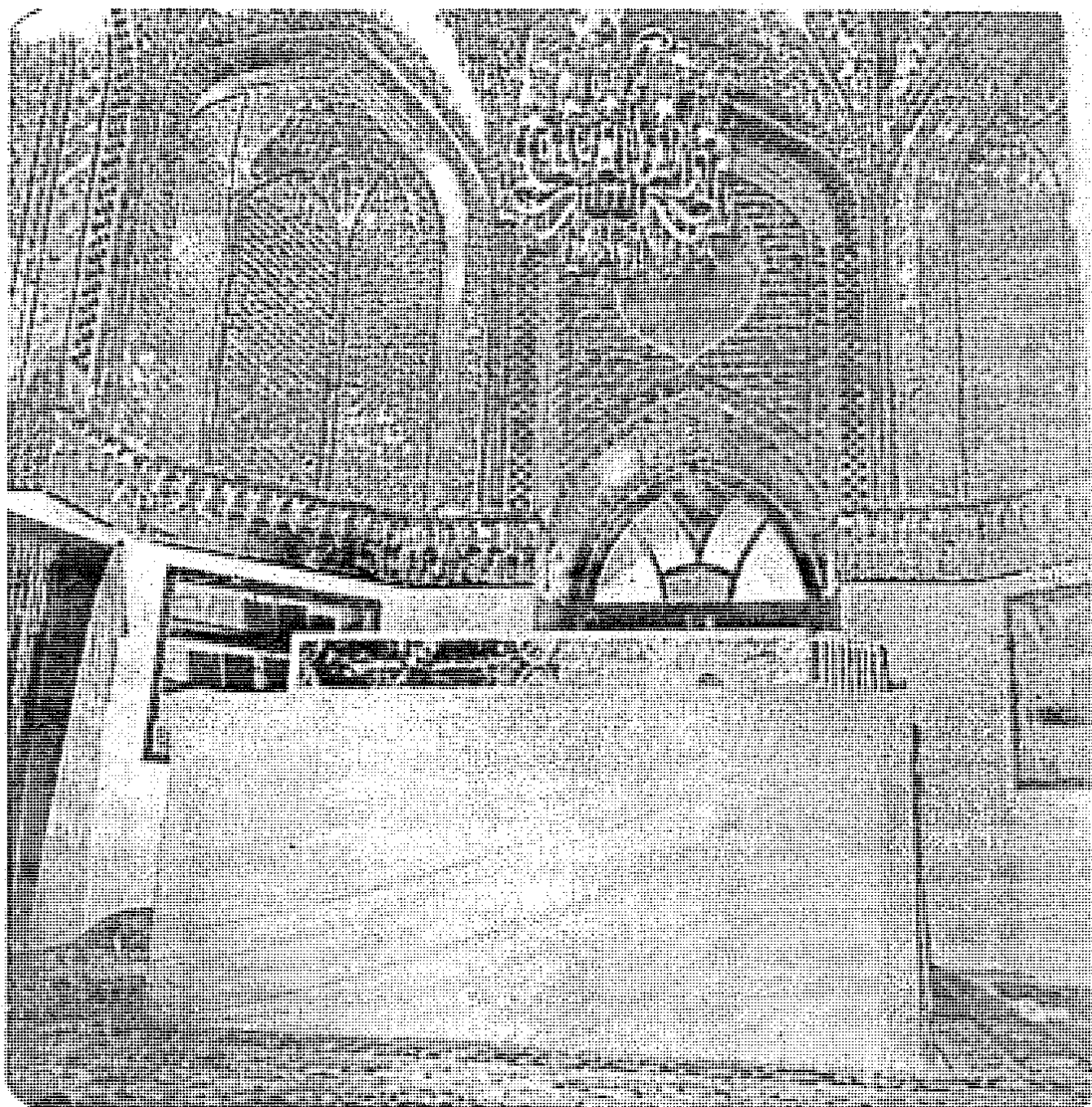
گوئی همواره مهمه و هم انگیز این گروه انسانهای عاشق که ناکام و بنا به هوس یک امیر و پادشاه خونخوار، سحر ندیده در اندرون یک شام تاریک و سیاه و دراز آهنگ فرورفته اند، بگوش جان جهانیان می رسد.



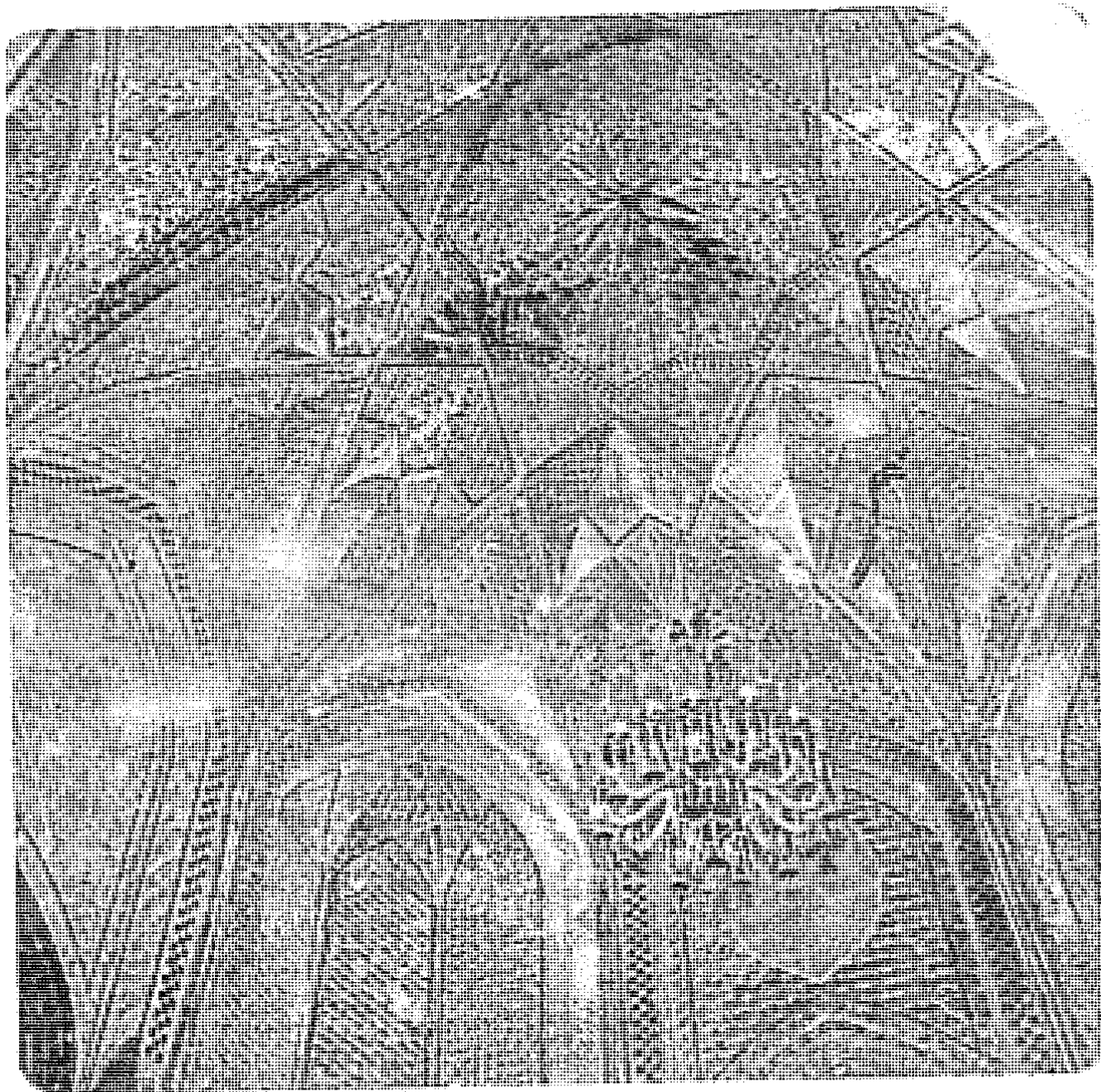
نمای بقعه فضل از سوی جنوبی
بقعه اولیه منحصر به ساختمان زینت کعبه بوده است و ساختمان طرفین از سال ۱۳۴۲ ساخته
شده است



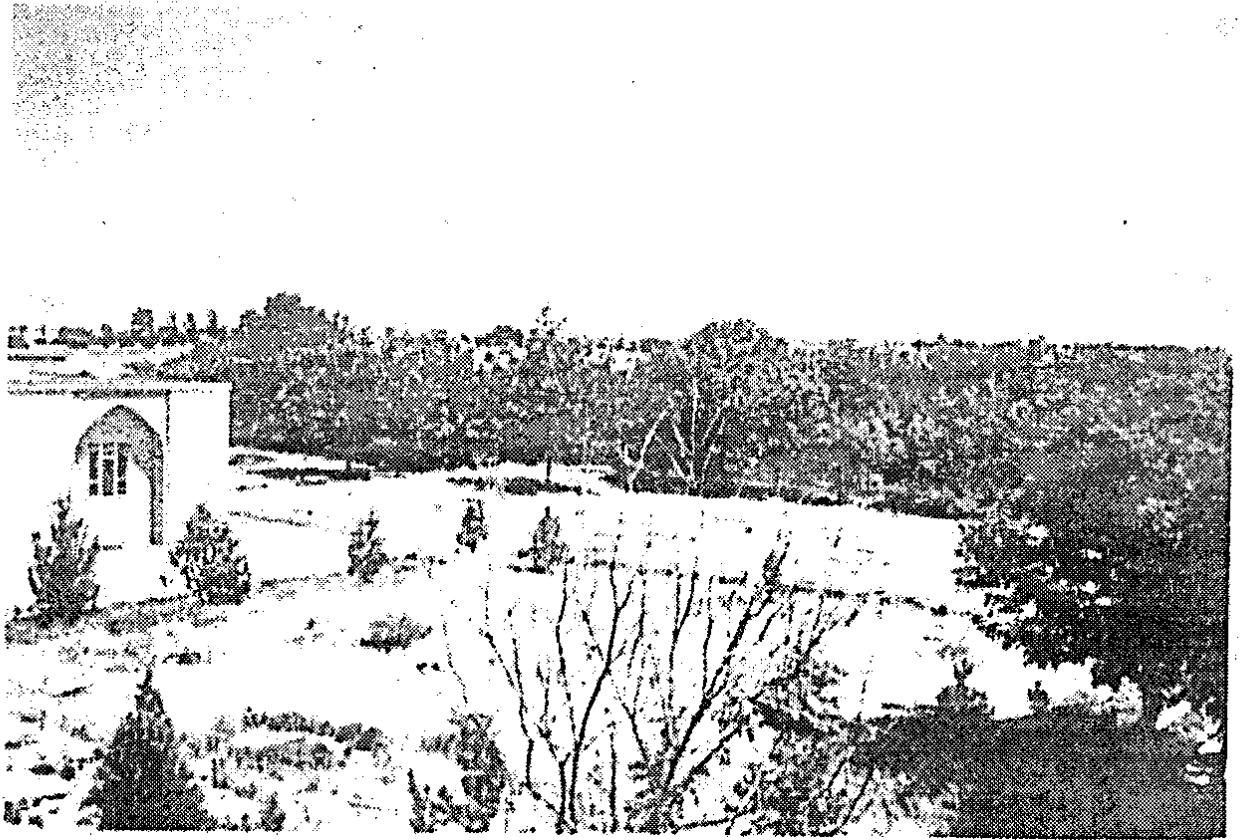
کتابخانه‌ای که در ضلع جنوب غربی آرامگاه نصب شده، و در آن، از آیندگان نیز
به شرکت در کارهای نیک دعوت گردیده



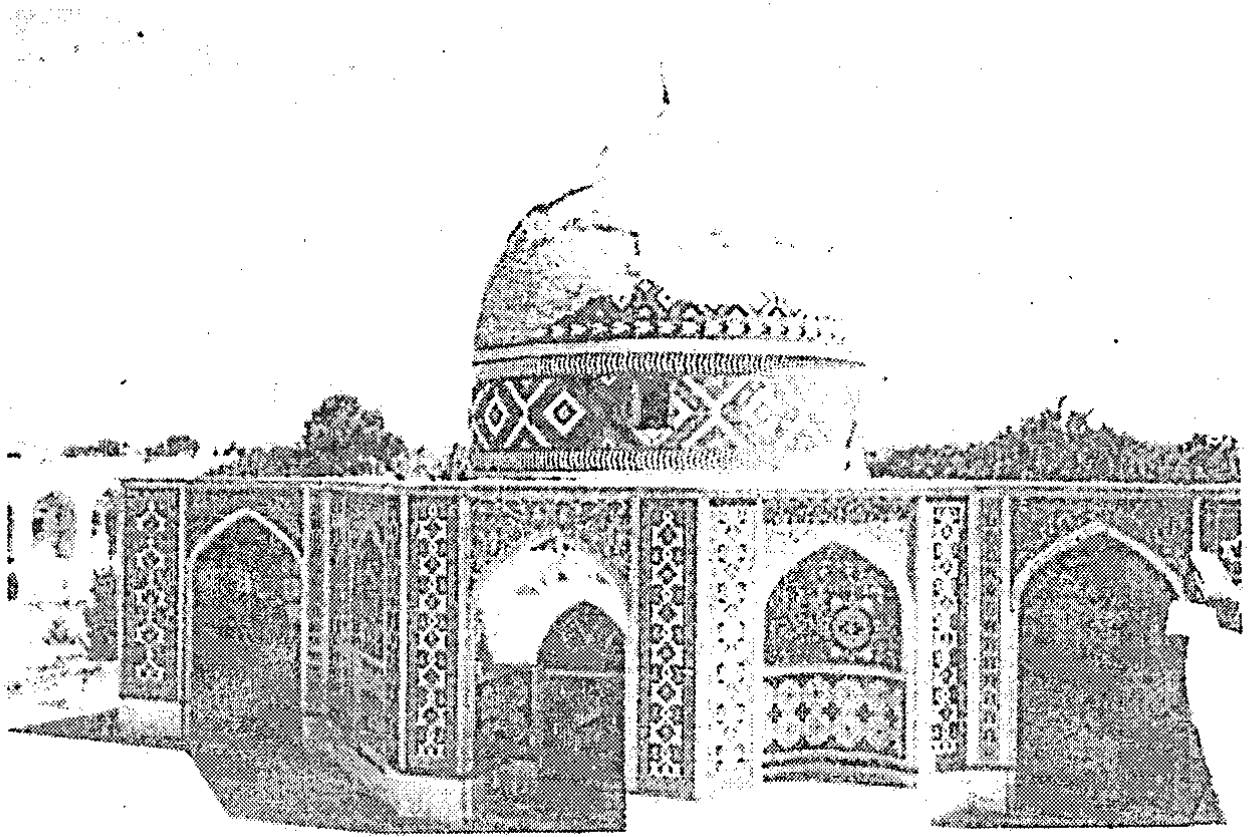
نمای داخلی آرامگاه. کتابخانه‌ای که از سوی محدث ارموی به آرامگاه فضل هدیه شده است در قفسه‌های دوسوی مقبره دیده می‌شود



آئینه کاری داخل بقعه



نمای عمومی باغ آرامگاه



آرامگاه ازبوی جنوب شرقی،

